

رساله ای در مورد «فرهنگ»

ایران یک کشور چند فرهنگی

فصل اول

حمید دادیزاده تبریزی

دوشنبه اول مهر ۱۳۸۱ - ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۲

مقدمه

هنگام بحث از معضلات هر جامعه‌ای، از جمله جامعه ایران، بیش از همه به واژه فرهنگ یا «فرهنگ ما» اشاره می‌شود. هر روز در متون و در گفتارها با واژه فرهنگ روبرویم و هرکس بنا به تعبیر و تاویل و آماج خویش مخاطب را به «فرهنگ» ما حواله می‌دهد و یاد مواردی زمان سخن گفتن از تاریخ فرهنگ، به قدمت فرهنگ ایران پرداخته می‌شود. در هر صورت لفظ «فرهنگ ما» هر روز نقل محافل است و هستند نویسندگان و محققانی که از طریق مجلات الکترونیکی داخلی و خارجی، از ضرورت معرفی فرهنگ ایران به مردم جهان می‌نویسند، نیز هستند کسانی که بدون هیچ گونه اشاره به اجزای متشکله این «فرهنگ ما» به گزافه‌گویی و کلی‌بافی در مورد فرهنگ برتر ایران سخن می‌گویند و در مواردی فرهنگ ایران را فقط مترادف با زبان پارسی می‌دانند و یا عده‌ای هم از کل فرهنگ ایران دامان شاهنامه و فردوسی علیه‌الرحمه را می‌گیرند و هرچه بدوی‌راه به دویست و اندی میلیون عرب نثار می‌کنند و تازیان را در مقابل «فرهنگ ما» ایرانیان قرار می‌دهند بی آنکه رابطه فرهنگ ایران و عناصر تشکیل دهنده آن را با مساله عرب و افغانی و غیره بیان کنند و یا اصلاً بگویند که منظورشان از «فرهنگ ما» چیست و چه تعریفی از آن دارند.

زبان فارسی را به چنان مقامی می‌رسانند که از آنجا باران افترا و تهمت و دشنام به ترک و تاتار و عرب و وحشی‌های بیابانگرد و غیره و حتی اسلام نثار می‌کنند. مرزهای خیالی برای ایران و فرهنگ موجود آن تصویر می‌کنند و سوار بر توسن نفرت و انزجار و خشونت هر ناحیه‌ای را که در آن آحادی از مردم به زبان شیرین فارسی تکلم می‌کنند زیر چتر فرهنگ ایران محسوب می‌کنند.

ترم‌های فقر فرهنگی، فرهنگ برتر ما، فرهنگ آریایی، مشکل فرهنگی، فرهنگ افتخارآفرین یا فرهنگ عقب مانده یا فرهنگ مقدس و غیره هرروز به گوش می‌رسد. حتی هستند کسانی که با اضافه کردن ملی به فرهنگ ما، شبه جمله «فرهنگ ملی ما» را درست می‌کنند و با اتکا به «فرهنگ ملی ما» بی آنکه محتویات آن را بیان کند، زبان فارسی را به چنان مقامی می‌رسانند که از آنجا باران افترا و تهمت و دشنام به ترک و تاتار و عرب و وحشی‌های بیابانگرد و غیره و حتی اسلام نثار می‌کنند. مرزهای خیالی برای ایران و فرهنگ موجود آن تصویر می‌کنند و سوار بر توسن نفرت و انزجار و خشونت هر ناحیه‌ای را که در آن آحادی از مردم به زبان شیرین فارسی تکلم می‌کنند زیر چتر فرهنگ ایران محسوب می‌کنند. و بالاخره کم نیستند کسانی که در خارج زندگی می‌کنند و چنان در نوستالژی فرهنگی و نژادی قرار دارند که مدام بر «بی‌فرهنگ» بودن «خارجیان» اشاره می‌کنند و و خود را از همه برتر، با فرهنگ‌تر و اصیل‌تر می‌دانند، یا خیال می‌کنند. بهرحال واژه‌ها و عبارات بی‌فرهنگ، بافرهنگ، فرهنگ اهورایی، فرهنگ آریایی، فرهنگ مقدس ایرانی... هرروز به نوعی تکرار می‌شود.

خوب این فرهنگ چیست که ملی می‌شود و ما خواهان صدور آن هستیم؟ این چه مقامی است که ما از نابودیش می‌ترسیم و می‌خواهیم آن را همچنان که بوده نگهش داریم؟ آن را ترویج کنیم. کجایش فقیر است فرهنگ چگونه غنی می‌شود، چگونه نابود می‌گردد و زمان سخن گفتن از «فرهنگ ملی» یا «فرهنگ قدیم ما» واقعا منظورمان چیست؟ و این فرهنگ معرف چه عناصری از موجودیت و هویت مردم ایران است و سیر تاریخی این فرهنگ چه خط سیری را پیموده است؟ حال اگر پدیده جدید مالتی‌کالچر یا چند فرهنگی را به واژه کالچر یا فرهنگ اضافه کنیم، مساله باز هم مشکل‌تر خواهد شد که چند فرهنگی چه معنی دارد؟

در لغت نامه فارسی دکتر محمد معین (۱) زیر واژه فرهنگ چنین می‌خوانیم: فرهنگ: فرهنگ «پهلوی» ۱. ادب (نفس) تربیت ۲. دانش، علم، معرفت.

این همه آن تعریفی است که در مورد فرهنگ در فرهنگ فارسی وجود دارد.

به هر طریقی که نگریسته شود «فرهنگ» مقوله‌ای است که اختصاص به جامعه انسانی دارد. این انسان است که در جامعه زندگی می‌کند و همراه زیست و معیشت خویش برای خود فرهنگی خلق می‌کند. هرچه تنوع گروه‌های انسانی بیشتر باشد روشن است که تعدد فرهنگ یا خرده فرهنگ پدید خواهد آمد. اما اینکه ما همه ناهنجاری‌ها، واپس ماندگی‌ها، شرارت‌ها، بدبختی‌ها و برعکس کرامت و فضایل و زیبایی‌ها را به فرهنگمان ارجاع دهیم جادارد که ابتدا فرهنگ را بشناسیم و تعریفش کنیم. با آن و با نیک و بدش آشتی کنیم. تئوری‌های فرهنگی را بیاموزیم، تاریخ و سیر گذشت فرهنگ را مد نظر قرار دهیم و آن گاه به اینکه در کجای هویت و فرهنگ خویش قرار داریم، و جهان امروزی چگونه اختلاط فرهنگ‌ها را ایجاب می‌کند بپردازیم.

تعریف فرهنگ:

باید اشاره شود که واژه فرهنگ لغت چند بعدی و پیچیده است. مرزهایش ناپیدا است. هنوز تعریف ساده و یکسانی از آن در فرهنگ لغات جامعه‌شناسی وجود ندارد، به نوشته ریموند ویلیامز*، فرهنگ‌نویس جامعه‌شناسی، واژه فرهنگ یکی از پیچیده‌ترین کلمات فرهنگ لغت است. مقوله فرهنگ موضوع بحث و آموزش شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی، مردم‌نگاری (اتنوگرافی) انسان‌شناسی، روانشناسی، تعلیم و تربیت و تاریخ است. هریک از این علوم شعبه‌های مختلف فرهنگ را مورد بررسی قرار می‌دهند. هرچه بیشتر بر پیشرفت علوم جدید افزوده شده و هرچه بردامنه مهاجرت‌های چند میلیونی، و سیل پناهندگی‌ها اضافه شده و اسکان‌های اختیاری یا اجباری ملل و فرهنگ‌های متفاوت صورت گرفته، مطالعه و پژوهش در زمینه فرهنگ و رابطه آن با هویت انسان‌ها و نیز چگونگی حیات در جوامع چند فرهنگی یا مولتی کالچرال عمق پیدا کرده است.

در لغت نامه فارسی دکتر محمد معین (۱) زیر واژه فرهنگ چنین می‌خوانیم:
فرهنگ: فرهنگ «پهلوی» ۱. ادب (نفس) تربیت ۲. دانش، علم، معرفت
این همه آن تعریفی است که در مورد فرهنگ در فرهنگ فارسی وجود دارد.

حال آنکه عرصه فرهنگ هر ملیت یا نژاد و قومی پهن‌دستی است که مرزهایش در تاریخ است. از سطح تا عمق آن دریایی است مواج و متلاطم و متغیر که هر زمان ویژه‌گی خاصی پیدا می‌کند. همراه با رشد زمان و گسترش ارتباطات انسانی، عرصه‌های فرهنگ انسان‌ها نیز عمیق‌تر می‌شود. با تمام دستکاری‌های حاکمان در پدید آوردن فرهنگ حاکم، فرهنگ ملل جان‌سخت است. تغییر می‌یابد و نسل به نسل منتقل می‌شود. فرهنگ متاعی ثابت، منجمد و دگم نیست. موضوعی که در این نوشتار به آن به تفصیل اشاره می‌شود. اما فرهنگ‌شناسان و اساتید علوم مختلف جامعه‌شناسی تحقیقات دامنه‌داری در زمینه تعریف فرهنگ و عناصر متشکله آن کرده‌اند که بهتر است به چند مورد که در اکثر آنها مشترک است اشاره شود.

کلیفورد گیرتز Clifford Geertz با بهره جویی از آثار دیگر مردم‌شناسان فرهنگ را متشکل از عناصر زیر می‌داند:

۱. کل زندگی و طریق حیات عمومی یک ملت
۲. میراث اجتماعی هر فرد از مردم خویش
۳. شیوه‌ای از تفکر، احساس و باور
۴. برداشتی از کردار یک ملت
۵. تئوری انسان‌شناسانه در مورد شیوه زندگی گروهی مردم
۶. مجموعه‌ای از اندوخته‌ها و آموزش‌ها
۷. تمایلات و گرایش‌ات استاندارد و نهادی شده نسبت به مسایل اجتماعی مشترک
۸. کردار و رفتار آگاهانه و آموخته شده
۹. مکانیسمی برای تنظیم کردار و نرم‌های رفتاری
۱۰. مجموعه‌ای از تکنیک‌ها و فنون برای انطباق با محیط بیرونی و دیگر انسان‌ها
۱۱. نقشه‌کرداری و مشترک یک ملت

به طوری که ملاحظه می‌شود گیرتز در واقع طیف وسیعی از فعالیت‌های فردی و جمعی و روانی انسان‌ها را در کلیت فرهنگ جاداده است و به این علت شاخه‌های مختلف جامعه‌شناسی هرکدام بنا به تخصص خویش بخش‌هایی از فرهنگ را مورد بررسی قرار می‌دهد، در زبان‌شناسی برای مثال، زبان و پیشینه متون شفاهی و کتبی و نوع زبان، و ساختار صرفی و نحوی آن مورد تحقیق قرار می‌گیرد که شاخه‌ای از فرهنگ هر ملت است. فرهنگ در ممالکی که از نعمت حضور ملیت‌ها و زبان‌های مختلف برخوردارند و در اصطلاحات جدید جامعه‌شناسی به این گونه ممالک «چند

فرهنگی» یا مالتی کالچرال گفته می‌شود از پیچیدگی بیشتری برخوردار است. بنابراین نمی‌توان فرهنگ را به صورت مرده یا وهمی و خیالی نگریست که روزی ظهور خواهد کرد و جامعه را نجات خواهد داد. فرهنگ کالایی نیست که فردی، قهرمانی یا لیدری آن را به ارمغان بیاورد. ممکن است در مقاطعی حاکمان، ارزش‌ها و پرنسپ‌هایی را بازور سرنیزه بر مردم غالب کنند اما فرهنگ در روان تاریخی مردم جای دارد و همراه سیر زمان و گسترش ارتباطات و داد و ستدهای انسانی تغییر می‌یابد. گذشته تاریخی یک ملت بخشی از تاریخ فرهنگی همان ملت است که آن هم جز به جزئش نیاز به پژوهش و مذاقه دارد.

اما آنچه که معادل واژه فرهنگ در زبان‌های خارجی است لغت کالچر Culture است که در اکثر زبان‌ها به کار می‌رود. متخصصین عرصه فرهنگ و جامعه‌شناسی، از جمله رابین بارو R. Barrow (۳) که به جنبه‌های آموزشی و تربیتی فرهنگ می‌پردازند چنین تعریفی و برداشتی دارد:

«کالچر یا فرهنگ به معنی طریق زندگی کردار و رفتار، آداب و رسوم گروهی از انسان‌هاست، مثل این که می‌گوییم فرهنگ ولزی، انگلیسی، فرهنگ اسلامی و غیره. ضمناً فرهنگ به مفهوم مجموعه آثار ارزشمند و با کیفیت را می‌گویند که محصول خلاقیت‌های انسانی است. آثاری که لزوماً اختصاص به هنرهای لیبرال ندارد.

تی.اس، الیوت (۴) فرهنگ انگلیسی را در مفهوم «همه ویژگی‌های عملی و علاقه‌مندی‌های یک خلق» تعریف می‌کند. بنابراین برداشت، فرهنگ هم به مفهوم طریقت زندگی و رسوم و علایق یک ملت مورد نظر و هم به مفهوم مجموعه آثار خلاقه و توانمندی‌های هنری و ادبی انسان‌هاست که آموختنی است. از همین نکته می‌توان گفت که برای مثال فرهنگ متعالی یا High Culture مجموعه دانش‌ها، مهارت‌ها و توانمندی‌های ادبی و علمی انسان‌هاست.

شما نمی‌توانید فرهنگ و زبان ملیتی را به خاموشی و سکوت بکشانید و یا ممنوع اعلام کنید آن گاه خود برای آن ملت سخن‌گو باشید. زمانی که ملتی از دسترسی آزاد به زبان، هنر، موسیقی، آثار خلاقه و نشانه‌ها در سیستم ارزشی خود محروم می‌شود، در واقع موجودیت ملت به خطر می‌افتد و اصالت و هویت و روان آن ملت به مرگ می‌گراید.

با تعاریف کارشناسانه فوق مشخص می‌شود که موقع سخن راندن از فرهنگ یک ملت، هدف برگشت به گذشته‌های دور و مه گرفته تاریخی نیست، آنها هم جزیی از فرهنگ گذشته و سابقه تاریخی ملل محسوب می‌گردد. آنچه که امروز مد نظر است همین فرهنگ امروزی است. راه و روش زندگی، ارزش‌ها و اصول نهادی شده، مجموعه آثار خلاقه و هنری و روح و روان زنده انسان‌ها. عناصر و آثاری که زنده‌اند و تحول می‌یابند یا متعالی می‌شوند و جلو می‌روند و یا کم رنگ شده و به کناری انداخته می‌شوند. حال واژه فرهنگ را از دیدگاه برخی از متفکرین مورد بررسی قرار دهیم:

{فرهنگ واقعی آنست که به ما یاری رساند تا در راه بهبود اجتماعی همگان کار کنیم}
از هنری وارد بیچر

{هیچ فرهنگی قادر به اذامه حیات نخواهد بود اگر تلاش کند که انحصاری باشد}
م گاندی

{فرهنگ مغز باید خدمتگزار فرهنگ قلب باشد}
م. گاندی

{فرهنگ همه چیز است، فرهنگ راه لباس پوشیدن ما، فرهنگ طریقه حمل افکار ما، و فرهنگ شیوه راه رفتن ما، و نوع بستن کراوات ماست. فرهنگ تنها به معنی نوشتن کتاب یا ساختن خانه نیست}
امه سزر

{یک انسان باید آن قدر با فرهنگ شده باشد که بتواند به خود فرهنگ با سوء ظن بنگرد}
سامویل باتلر

{مغزی را با فرهنگ و رشد یافته میگویند که چشمه های دانش بر آن گشوده شده باشد و نیز آموخته باشد تا با نهایت مدارا و گذشت از توانهای خود سود جوید}
جان استوارت میل ۱۸۶۳

سواد فرهنگی

در انسانشناسی فرهنگی Anthropology Cultural پژوهشگران فرهنگ را به عنوان اسم جمع به کار می‌برند که آن هم نه جنبه‌های بیولوژیک، بلکه اکتسابی و سمبولیک جامعه انسانی، از قبیل زبان، سنن، قراردادهای اجتماعی را مد نظر دارد. عناصری که درست مرز میان جامعه انسانی و جامعه حیوانی است عناصری که انسان و رفتار او را از سایر حیوانات تمیز می‌دهد. بنابراین دیدگاه، فرهنگ ذاتی، ارثی و بیولوژیک نیست و نمی‌توان ادعا کرد که ذاتا و ارثا یک سری از ویژگی‌ها، خواص و کاراکترها و پرنسیپ‌ها در یک ملت، نژاد یا گروهی به ودیعه گذاشته شده است. بلکه این نظریه فرهنگ را اکتسابی و آموزشی و انسانی می‌داند که هرچه ملت‌ها رشد کنند، تبادل آزاد اندیشه، زبان و سنن و سمبل‌ها و نشانه‌های خود را داشته باشند و در ارتباط نزدیک با دیگر فرهنگ‌ها قرار گیرند، کردار و رفتار آنها نیز متاثر از یکدیگر خواهد شد و فرهنگ‌ها در روند بده بستان دائمی قرار می‌گیرند. با طرح این نظر، اندیشه مربوط به ژنتیکی بودن فرهنگ در یک ملت باطل می‌شود. به این صورت که نمی‌توان ادعا نمود که فرهنگ شسته رفته، تمام شده، متعالی و مقدسی با تمام ویژگی‌های پیشرفته‌اش شش‌دانگ در اختیار نژادی گذاشته شده است و بعدا استدلال کرد که اصلا فرهنگ و هنر بکر و ناب و اصیل در نزد فلان نژاد و ملت است و بس. طرح این نظریه بحث‌های داغی را در عرصه زبان‌شناسی و فرهنگ‌شناسی برانگیخت و در واقع نوعی انقلاب در این عرصه ایجاد نمود که باورمندان به قداست نژادی فلان فرهنگ خاص را مورد انتقاد شدید قرار داد. چرا که ریشه‌های شکل‌گیری اندیشه‌های نژادمحورانه، نژادپرستانه و هرژمونستی از همین نظریه منبعث می‌شوند که حتی برخی با تکیه این بر آن نظریه به «خون برتر» فلان نژاد موهوم اشاره می‌کنند و خون نژادی را رنگین‌تر از دیگران می‌دانند، به این مطلب خواهیم پرداخت.

باورمندان به تئوری اکتسابی فرهنگ برآنند که کلیت فرهنگ هر ملت یا گروهی همانند تمام ویژگی‌های اجتماعی انسان‌ها با سیرو گذشت زمان دگرگون می‌شود. در واقع دگرگونی و تغییر ویژه حیوان فرهنگی است. حیوانی که هوشمند است و همراه زمان حرکت می‌کند. می‌اندوزد، دانش می‌آموزد، متعالی می‌شود و میراث گذشته فرهنگی را با نیازهای روز در می‌آمیزد. در این پروسه

زبان‌ها پیراسته می‌شود، سنن و رسوم تغییر شکل می‌یابد. و با شهروند شدن انسان، نیازهای جدید شهروندی، این حیوان فرهنگی را فرا می‌گیرد. عده‌ای از زبان‌ها تحت تهاجم فرهنگی یا استعمار نو به حاشیه می‌رود و در مواقعی تهاجم فرهنگ و زبان مسلط سبب عقب‌ماندگی فرهنگ و هویت سایر ملل محروم می‌گردد. بهرحال مقوله نسبیت فرهنگی جزو بحث‌های زنده‌ای است که در محافل آکادمیک جریان دارد.

کسانی که در پی همگون کردن فرهنگ‌ها و ذوب آنها در یک فرهنگ حاکم هستند و یا تنوع فرهنگی ما را بر نمی‌تابند و آن را نشانه سردرگمی و هرج و مرج می‌دانند و یا اینکه با الفاظ فرهنگ ملی پای در میان می‌گذارند و میدانی به صاحبان سایر فرهنگ‌ها نمی‌دهند با هر هدف و نیتی که حرکت کنند راهی به پیش نخواهند برد.

فرهنگ ویژه جوامع انسانی است، هیچ انسانی نیست که دارای فرهنگ نباشد، چرا که فرهنگ ویژه انسان است. به این جهت اتنوگراف‌ها و پژوهش‌گران باورمند به متدلوژی تحقیق کیفی **qualitative study** همواره برآنند که برای مستدل کردن تحقیق، پژوهشگر باید بتواند در محیط زیستی مردم مورد تحقیق غوطه‌ور شود، زبان آنها را بفهمد، سر سفره آنها بنشیند، با اصالت و هویت این انسان‌ها آشنا شود تا بتواند سنت‌ها، یادداشته‌ها، مصاحبه‌ها و اسنادی که جمع می‌کند اصالت داشته و بیانگر هویت مردم باشند. به عنوان یک آذربایجانی که بیشتر به فارسی یا انگلیسی می‌نویسم، باید در همین ارتباط فرهنگ و هویت به دو مثال اشاره کنم. و خواننده را به طور مستقیم با روح مطلب آشنا سازم

۱. در اوایل دهه چهل زمانی که **اثر حیدربابا به سلام** بیرون آمد، نه امکان چاپی بود و نه نشری اما این سند در اسرع وقت با دستخط‌های زیبا و با فرم‌های عالی تهیه و در خانه‌های مردم تبریز و اطراف می‌گشت. مادر بزرگ ۷۰ ساله‌ام که نه سواد خواندن داشت نه نوشتن، توانست در اثر تکرار تمام حیدربابا به سلام را به سینه مجروح خود بسپارد. سینه‌ای که اصیل بود و دنبال اصالت فرهنگی می‌گشت. حیدربابا به سلام یک نماد و یک سمبل بود، نمادی گویا، پرمعنی، موزون، پرتصویر و اصیل و عمیق. مردم آذربایجان این نماد را در سینه خود حفظ کردند تا به تاراج فرهنگ‌ستیزان حاکم نرود. این نهاد گنجینه‌ای شد در سینه مردم اصیل آذربایجان. **شهریار** در این اثر منظوم سیمایی از فرهنگ مردم آذربایجان را ارائه می‌دهد که ملموس، زمینی، عینی، و واقعی است، سیمایی از تفریحات مردم، از دلمشغولیهای آنان، از مراسم عروسی و عزا و کار و مزرعه.. این اثر فرهنگی بازگوکننده زنده زندگی است. در متن اصلی روان است و به حاشیه نیاز ندارد. با مردم آذربایجان در مکالمه است و همراه اصالت و هویت آنان.

۲. فیلم **مشدی عباد** که ماه‌های رمضان نمایش داده می‌شد نماد دیگری بود که مردم حفظ کرده و سخنان مشهدی عباد و عاشق شمشیر ورد زبان‌ها بود چرا که اصیل بود، مماس با فرهنگ ریشه‌ای مردم بود و وارداتی تحمیلی نبود. سمبل‌های آشنا و درد به‌خور بود مردم با نوش جان حیدربابا و مشدی عباد را می‌شنیدند و لذت می‌بردند.

سپس **صمد بهرنگی** در اوایل دهه چهل مطرح می‌شود. طرح و معروف شدن این چهره به نظر من نه ربطی به داستان‌های مربوط به خفه شدن او در آب‌های ارس داشت و نه مبارزات چریکی که به او نسبت می‌دهند. صمد بهرنگی سمبل اصیل فرهنگ مردم آذربایجان بود، او دریافته بود که یک معلم اصیل و مسئول و وظیفه شناس اگر بخواهد به کودکانی که قالیبافند و فارسی نمی‌دانند درس بدهد باید با فرهنگ و سمبل‌ها و نشانه‌های آنها جلو رود. او به ترجمه از فارسی به ترکی پرداخت، سازمان سوزی، اثر ماندگار **بولوت قره چورلو** را معرفی کرد، با مردم با فرهنگ و زبان اصیل خود تماس گرفت. با عاشقان آذربایجان افت و خیز کرد، در مجالس ترحیم و عروسی آنها شرکت جست، نمی‌شد با محصل به یک زبان دیگر صحبت کرد و به زبان دیگری درس داد، این عدم تطابق خلا فرهنگی می‌آورد. بهرنگی سمبل عالی و بزرگوار فرهنگ مردم محروم شد. اگر نام چریک‌های بزرگ همزمان او فقط در کتاب‌ها مانده، اما کار صمد و حرکت فرهنگی او در بازتاب حیات اجتماعی و زندگی مردم به زندگی‌اش ادامه می‌دهد. البته فرهنگ حاکم زمان که بر جشونت فردی و خود گامگی استوار بود بازتاب خود را در آثار این شاخص فرهنگی نیز نشان داد و ما می‌بینیم که این معلم ساده روستاها به دست قهرمان داستان تفنگ می‌دهد، چرا که جو جامعه امکان آزاد اندیشه را ندهد و بنا بر این خشونت از پایین علیه خود کامگی مطلقا خشن تشویق می‌گردد. مقوله مربوط به فرهنگ خشونت سیاسی در فصل دوم بررسی خواهد شد.

دهه‌هاست که آموزش به زبان‌های کردی و ترکی آذری در ایران به قانون رسمی تبدیل نشده است با آن که از هر دو نفر ایرانی یک نفر ترک آذری است. اما در آن همه برنامه دولتی رسانه‌های تصویری و صوتی این میلیون‌ها ایرانی هرگز با فرهنگ و زبان، بگو با اصالت انسانی و هویت تاریخی و نشانه‌ها و سمبل‌ها و معانی خودشان معرفی نمی‌گردد.

به هر حال او حامل کتاب بود، او راهرو فرهنگی محرومان بود و عدالت می‌جست. الفبایی را می‌خواست درست کند که بازگوی هویت فرهنگی و اصالت زیستی مردم آذربایجان باشد. مردمی که دهه‌ها قبل فن چاپ را به ایران آوردند و هوپ هوپ نامه پدید آوردند و نام و نشان و نقش خود را به عنوان ترک‌های آذربایجان در تاریخ خطه ایران ثبت کردند، پس اساس شکوفایی هر ملتی در آزاد شدن سمبل‌ها، نشانه‌ها و هویت فرهنگی آن ملت است، زبان‌ها گشوده شود، وابستگی به زبان غیررسمی شرمندگی نیاورد. ابراز اصالت زبانی سرافکنندگی نداشته باشد، بلکه افتخارآفرین باشد.

فرهنگ علاوه بر تعاریف فوق تنها نشانه‌ها، سمبل‌ها، قراردادهای و طریق حیات و باور مشترک مردم نیست بلکه این عناصر خود مجموعه‌ای تشکیل می‌دهند که وجدان عمومی و روان افراد را می‌سازد و به آنها برای ادامه حیات انرژی می‌دهد. بنابراین فرهنگ هر ملتی با تمام سیالیت و متغیر بودنش خمیرمایه روانی اصالت و تداوم حیات آن ملت است و از این جاست که رابطه فرهنگ و تمدن مشخص می‌شود، هر جا که فرهنگ بوده تمدن بشری هم بوده، هر جا فرهنگی نبوده، بربریت و کشتار بوده است. اما این پرسش که مردم چگونه می‌توانند به دور از دستکاری‌های حاکمان و یا ایدئولوژی غالب فرهنگ و عناصر متشکله آن را تمرین کنند و پیش ببرند مورد بحث دیگری است. هرچه انسان هوشمند به مراتب عالی تفکر، دانش، اندیشه و فرهنگ رسیده و به سمبل‌ها و نهادها و قراردادهای پیشرفته‌تری دست یازیده و در این راه و جهت حراست از این دستاوردها متشکل شده، دولت‌ها و

قدرت‌های حاکم نیز برای حفظ منافع خویش درصدد اعمال فرهنگ حاکم و تحمیل ارزش‌های فرهنگ تهاجمی خود بوده‌اند، تا نوعی با هویت مردم درافتند و در خلا آن از خودبیگانگی به‌وجود آورند.

فرهنگ حاکم، فرهنگ محکوم

برخی از اندیشه‌ورزان عرصه فرهنگ به‌ویژه نظریپردازان مارکسیست برآنند که طبقات حاکم و قدرتمندان تلاش می‌کنند ایدئولوژی حاکم خویش را بر جامعه تحمیل کرده و فرهنگ طبقه خود را در جامعه پدید آورند، به‌طوری که توده‌های محروم را در ایدئولوژی غالب ذوب کنند و هنر و فرهنگ آنان را با دکتترین حاکم بیالابند و روح ستیز و نقد و تفکر را از آنها سلب نمایند. ترم‌های به‌غایت زیاد استعمال شده القای فرهنگی یا فرهنگ‌زدایی *acculturation, indoctrination* در این زمینه به‌کار می‌رود. در هر حال مطالعه فرهنگ با توجه به ابعاد وسیع آن نظر متفکران مدرن و پسامدرن را نیز به خود جلب کرد. اصحاب مدرسه فرانکفورت که عمدتاً مارکسیست بودند در این زمینه به صنایع فرهنگی اشاره می‌کنند و هنر، ادبیات، موسیقی و زبان هر ملت را جزو عالی‌ترین صورت‌های فرهنگی نام می‌برند که محصول توانایی‌های انسان است. آنان به گفته یان کرایب (۵) «تبیینی از فرهنگ به دست می‌دهند که بنیان اقتصادی ندارد، بلکه کانون توجه آنان معطوف به فرم است (ص ۲۷۶) باورمندان به نظریه‌های مارکسیستی فرهنگ را از ریشه اقتصادی جدا نکرده، و در هر اثر فرهنگی و یا در هر یک از فرآورده‌های فکری و هنری ملل دنبال ریشه‌های طبقاتی هستند، حال آنکه طبق تعاریف فرهنگ شناسان و اتنوگراف‌ها مفهوم فرهنگ در اساس یک درک نشانه‌شناسی است (*semiotic*) نشانه‌هایی که در جامعه انسانی قابل درک است. درست به این جهت است که فرهنگ و اشکال مختلف آن را جزو ویژگی‌های جامعه انسانی دانسته‌اند، هر جامعه مشخص و معینی فرهنگ، موجودیت و اصالتی دارد که باید به آن از همان دریچه نگریست، شما نمی‌توانید فرهنگ و زبان ملیتی را به خاموشی و سکوت بکشانید و یا ممنوع اعلام کنید آن گاه خود برای آن ملت سخن‌گو باشید. این به این معناست که ما خودمان را بهتر از خود مردم می‌دانیم و رهبران فکر می‌کنند که آنها بهتر از خود مردم نشانه‌ها و ارزش‌ها و میراث آنها را می‌دانند. زمانی که ملتی از دسترسی آزاد به زبان، هنر، موسیقی، آثار خلاقه و نشانه‌ها در سیستم ارزشی خود محروم می‌شود، در واقع موجودیت ملت به خطر می‌افتد و اصالت و هویت و روان آن ملت به مرگ می‌گراید. ماکس وبر حق داشت که بگوید «انسان یک حیوان اجتماعی است که در تارو پود معانی و نشانه‌ها گیر افتاده است، تارو پودی که خود بافته است.» (۴)

زمانی که فرهنگی بر جامعه حاکم باشد که منبعث از نشانه‌ها، ارزش‌ها، معانی، مفاهیم، آثار، میراث گذشته و زبان و هنر و موسیقی و آمال و آرزوهای مردم نیست، در واقع این فرهنگ حاکم نوعی از خود بیگانگی و خلا هویت و بی‌اصالتی و سرگردانی روانی در جامعه بار می‌آورد. در همچو جوامعی روابط انسان‌ها شکوفا نمی‌گردد و انسان‌ها نمی‌توانند به عنوان افراد مسوول، متعهد، اصیل در راه انجام وظایف شهروندی خویش بکوشند. چرا که حاکمان آنها را از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خویش محروم کرده و یا آنها را در کوره استحاله فرهنگی گیج کرده‌اند.

حاکمیت فرهنگ حاکم در هر جامعه‌ای سبب می‌شود که جامعه در سردرگمی زندگی کند. ارزش‌های دیرسال نشانه‌ها و مفاهیم و معانی و قراردادهای تاریخی و فرهنگی نتوانند در متن جامعه سیر کنند و صیقل بخورند. و با توجه به این اصل که در بیشتر جوامع انسانی، فرهنگ‌های متفاوتی در درون مرزهای جغرافیایی یک کشور محاصره شده‌اند، صاحبان فرهنگ‌هایی که هویت، موجودیت یعنی زبان، هنر، موسیقی، نشانه‌ها آثار خلاقه و اصالت هنری آنها به رسمیت شناخته نشود و در متن جامعه مطرح نگردد، آن ملیت‌ها خود را زندانی آن مرز و بوم خواهند شناخت که از اصلی‌ترین سلاح انسانی خویش یعنی هویت فرهنگی تخلیه شده‌اند. از این سخن می‌توان دریافت که فرهنگ

ملل جنبه جهانی ندارد، یعنی نمی‌توان به زور سرنیزه یا مطبوعات فرهنگی را جهانی کرد و آن را بر همه تحمیل نمود مگر اینکه آن را از طریق تحمیق مردم و زدودن فرهنگ اصیل آنها انجام داد. البته انسان‌ها بالقوه توانایی آن را دارند که در مسیر تعاطی و تعامل فیما بین به مرحله‌ای برسند که نشانه‌ها، مفاهیم و ارزش‌ها و اصولی را به طور مشترک بپذیرند و بر پایه آن همکاری‌های نزدیک داشته باشند. اما همه این اعمال و همکاری‌ها ابتدا به فردیت فرهنگ و شکوفایی ذاتی آنها بستگی دارد. به سخن استاد رضا پراهنی (۷) «وقتی که زبانی مسلط تمام زبان‌ها و عامیانه دیگر را درو می‌کند، از زبان عامیانه سرکوب و منکوب شده چه طرفی می‌توان بست؟»

کسانی که در پی همگون کردن فرهنگ‌ها و ذوب آنها در یک فرهنگ حاکم هستند و یا تنوع فرهنگی ما را بر نمی‌تابند و آن را نشانه سردرگمی و هرج و مرج می‌دانند و یا اینکه با الفاظ فرهنگ ملی پای در میان می‌گذارند و میدانی به صاحبان سایر فرهنگ‌ها نمی‌دهند با هر هدف و نیتی که حرکت کنند راهی به پیش نخواهند برد. چرا که فرهنگ و اجزای متشکله تمدن هر ملتی نشانگر حضور تاریخی آن ملت در صحنه جهانی است، برای مثال هرچه قدر رژیم ترکیه تلاش کند که حتی واژه کرد را حذف کند و در کتب رسمی کردها را ترک کوهی بنامد، زبان، هنر، فرهنگ و موجودیت ده‌ها میلیون کرد در جهان آسیب نخواهد دید و محو نخواهد گردید. چرا که فرهنگ باز به سخن ماکس وبر در تارو پود آن خلق نهفته است. یا از ایران مثالی بزنیم، دهه‌هاست که آموزش به زبان‌های کردی و ترکی آذری در ایران به قانون رسمی تبدیل نشده است با آن که از هر دو نفر ایرانی یک نفر ترک آذری است. اما در آن همه برنامه دولتی رسانه‌های تصویری و صوتی این میلیون‌ها ایرانی هرگز با فرهنگ و زبان، بگو با اصالت انسانی و هویت تاریخی و نشانه‌ها و سمبل‌ها و معانی خودشان معرفی نمی‌گردد. این سیاست نه تنها ترک‌ها را فارس نمی‌کند، نه تنها واژه چورهک، سو و یر آما را از بین نمی‌برد، بلکه کمکی هم به نزدیکی ملیت‌ها و آرام کردن روح و روان صاحبان این فرهنگ خاص نمی‌کند. حتی تعمیم دینی هم نمی‌تواند این مشکل را حل کند. کسانی که در عرصه مسایل دینی فعالیت می‌کنند اگر بتوانند با زبان فرهنگ و خوی و خصال و زبان مردم آذربایجان با آنها راز و نیاز کنند خواهند توانست در رد و بدل کردن معانی بکوشند.

این چه فرهنگی و چه بوروکراسی آموزشی است که به میلیون‌ها نفر حتی سخنی در باره تاریخ خودشان نمی‌گوید، اساطیر و قصه‌هایش را باز گو نمی‌کند. و در نتیجه مردم از نشانه‌ها، و آثار فرهنگی خود بی‌اطلاع می‌مانند. و درست فریاد شاعر از همین سیاست فرهنگ‌زدایی و استعمار فرهنگی دستگاه دولتی است.

مثال بزنیم، در دهه چهل در بازار تبریز، در دهه عاشورا تا آنجا که یاد دارم یکی از نوحه‌خوانان معروف که فرد آگاهی بود وقتی با صدای خوب و رسا و بلند این قطعه را می‌خواند:

حاکیمیز مزدور دیر مزدورا مزدور المیون

یعنی حاکم شما مزدوری می‌کند، شما مزدور یک فرد مزدور نباشید. این نوحه و سخن او به قدری در جو آن روزی تبریز اثر گزار شد که نمی‌شد با ده‌ها اطلاعیه یا سخنرانی فارسی این کار را کرد. کوتاه سخن اینکه ابتدا باید به فرهنگ‌های موجود در هر جامعه توجه کرد و جزجز آن فرهنگ را شکافت، بر فرهنگ‌وزران افتخار کرد تنوع فرهنگی را به رسمیت شناخت. **شهریار** شاعر عزل سرای ایران نیز با مشاهده وضع فرهنگ و نقش مدارس در آذربایجان و نیز با توجه به غفلت میلیون‌ها نفر از مردم از زبان و دانش و هنر و ادب خویش این شعر جاودانه را سرود:

فرهنگ ما برای جهالت فزودن است
مامور زشت بودن زیبا نمودن است
در بسته باد مدرسه‌ای را که قصد از آن
بروی ملتی در ذلت گشودن است

اینجا شاعر اشاره مستقیم به بخشی از فرهنگ حاکم دارد. فرهنگی که از طریق وزارت رسمی فرهنگ یا بعدها آموزش و پرورش اشاعه می‌یابد. این چه فرهنگی و چه بوروکراسی آموزشی است که به میلیون‌ها نفر حتی سخنی در باره تاریخ خودشان نمی‌گوید، اساطیر و قصه‌هایش را باز گو نمی‌کند. و در نتیجه مردم از نشانه‌ها، و آثار فرهنگی خود بی‌اطلاع می‌مانند. و درست فریاد شاعر از همین سیاست فرهنگ‌زدایی و استعمار فرهنگی دستگاه دولتی است. اشتراک فرهنگی و شکوفایی و توسعه وفاق ملی وقتی پدید خواهد آمد که تنوع فرهنگی را نه رسمیت بشناسیم و آن را به عنوان پدیده‌ای زیبا، غنی. تاریخی و ارزشمند و خلاق در نظر بگیریم.

فرهنگ، نژاد، طبقه
ارتباط و تبادل فرهنگ‌ها، اقتضای درونی آنهاست. هم رشد و هم گسترش هر فرهنگ در مجاورت فرهنگ‌های دیگر، به ادراک و رعایت این اقتضاها موقوف است و هم تحول و دگرگونی آن از همین اقتضاها مایه می‌گیرد.

تاریخ بشر به اعتباری تاریخی روابط فرهنگی است، تاریخ تمدن‌های مجاور است
فرهنگ همیشه فراگیر بوده است، هر جا که پدید آمده در محیط‌های مجاور تاثیر نهاده است (محمد مختاری)

فرهنگ بنا به نظر برخی از کارشناسان کردار متعالی، رفتار منطقی و سنن پیشرفته‌ای است که انسان‌ها آن را می‌آموزند. هرچه میزان دانش، سود، تجربه و مسوولیت‌پذیری و تشکل آنها بیشتر شود، فرهنگ آنها نیز متعالی‌تر می‌گردد. در این رابطه روانشناس فرهنگی آرتور وارمس (۱۰) می‌گوید: «فرهنگ یک عطیه آسمانی و مقدسی نیست که به طور تمام شده fixed به ملتی نازل شده باشد.» فرهنگ قبل از همه یک فرآورده اجتماعی و تاریخی است نه یک الهام الهی و مانده آسمانی به نژادی ویژه یا طبقه‌ای ممتاز، پس فرهنگ نه رنگ نژادی می‌تواند داشته باشد که به طور ارثی در ملتی به ودیعه گذاشته شده باشد و آن ملت را برتر، عالی، محترم، مقدس، یا پست‌تر و خفیف‌تر نماید. لذا ادعاهایی که در مورد فرهنگ برتر سفیدها و یا فرهنگ پست دیگران می‌شود یا ناشی از بی‌اطلاعی و بی‌دانشی است و یا نظریات هدفمند نژادپرستانه‌ای است که همیشه در تاریخ وجود داشته و اوج آن تئوری‌های آلمان نازی بوده است. اما اینکه فرآورده‌های فرهنگی، آثار خلاقه و سمبل و نشانه‌های ملتی را طبقاتی بدانیم مورد بحث است و نظریات متفاوتی وجود دارد. عده‌ای برآنند که فرهنگ و آثار و علایم فرهنگی هر ملتی به همه آحاد آن ملت منسوب است. برای مثال نمی‌توان شاهنامه فردوسی را که یک سمبل فرهنگی است خاص طبقه اشراف بدانیم. برخی از کارشناسان مارکسیست فرهنگ را طبقاتی شمرده‌اند و در نتیجه آثار فرهنگی را هم مختص فلان

طبقه می‌دانند. یان کرایب (۱۱) می‌گوید «ممکن است یک مارکسیست خام در مورد یکی از رمان‌های جین آستین بگوید که این رمان محصول و بازتاب زندگی طبقه متوسط انگلیس در قرن نوزدهم است». ص ۱۲۹

حال آن که آثار فرهنگی و محصولات فکری و هنری انسان‌ها را هم به سخن نمی‌توان نژادی، طبقاتی، عقیدتی و غیره دانست. حیدربابا یه سلام اثر جاودانه استاد شهریار اثر فرهنگی مردم آذربایجان است. تصویرپردازی دقیق از سنن، از فرهنگ عامیانه، از نشانه‌ها، علایم زندگی، باورهای تاریخی مردم، اندیشه‌های اسطوره‌ای یا دینی آنهاست. سه جلد دیوان ترکی **عمادالدین نسیمی** گنجیه عرفانی و فرهنگی مردم آذربایجان در برهه‌ای از حیات تاریخی این مردم است. این آثار و آثار سایر فرنگ‌سازان ما در تاریخ در عین تعلق به زبانی خاص متعلق به همه مردم و از آن هنردوستان است.

ایران یک کشور چند فرهنگی است. از هر دو نفر یک نفر ترک آذربایجانی است. عرب‌ها و کردها و دیگر گویش‌های ایرانی در این مرز و بوم زندگی می‌کنند. هرچند که از نظر حق و حقوق آموزشی هنوز قانونی نیستند. محروم کردن آموزش به زبان مادری برای صاحبان فرهنگ‌ها و زبان‌های غیرفارسی نه تنها کمکی به وحدت ملی، یکپارچگی سراسری نمی‌کند، بلکه نوعی تشنیت درونی و روانی پدید می‌آورد.

البته هریک از اقشار و طبقات علایم و نشانه‌های خاص فرهنگی خود را دارند که مورد دلخواه آنهاست و هرگز امکان ندارد که جامعه‌ای باشد که خلافت‌های فرهنگی و آثار هنری آنها فقط یک رنگ و یک تم و یک وجه داشته باشد. روشن است که فاللیفانی که در شرایط غیر انسانی قالی می‌بافند، زمانی که هنر آفرینی به تصویر این بخش از فعالیت و زندگی انسان‌ها می‌پردازد. حاصل کارش نشانگر زندگی محرومان یک جامعه خواهد بود اما آثار همچو هنرمندانی به همه جامعه و به همه بشریت متعلق است. همان گونه که ویل دورانت گفته و تکرار می‌کنم که کل تمدن و فرهنگ بشری حاصل تلاش مشترک همه انسان‌هاست. و درست از این نقطه حرکت است که سازمان ملل گروه‌هایی را سازماندهی کرده تا دنبال آخرین بقایای فرهنگ‌ها و زبان‌های درحال زوال بروند و با پیرمردان و پیرزنان آنها گفتگو کنند و به نسل‌های دیگر یاد بدهند. کاری که در برخی از مناطق شمالی کانادا با سرخ پوستان می‌شود تا این ملیت‌های اصیل که قرن‌ها تحت تهاجم فرهنگی استعمار بوده و توانایی انطباق با محیط جدید را نداشته‌اند هویت و زبان و فرهنگ خود را فراموش نکنند. بحثی که مرتبط با وضعیت تمام ممالک چند فرهنگی است که در آنها فرهنگ حاکم حیات و نابودی فرهنگ‌ها و زبان‌های دیگر را اتخاذ کرده است.

ایران یک کشور چند فرهنگی (مولتی کالچرال)

تاحال از مجموعه مطالب فوق روشن می‌شود که ایران یک کشور چند فرهنگی است. از هر دو نفر یک نفر ترک آذربایجانی است. عرب‌ها و کردها و دیگرگویش‌های ایرانی در این مرز و بوم زندگی

می‌کنند. هرچند که از نظر حق و حقوق آموزشی هنوز قانونی نیستند. نیازی به توضیح بیشتر ندارد که محروم کردن آموزش به زبان مادری برای صاحبان فرهنگ‌ها و زبان‌های غیرفارسی نه تنها کمکی به وحدت ملی، یکپارچگی سراسری نمی‌کند، بلکه نوعی تشنیت درونی و روانی پدید می‌آورد. مثال‌های هند و افریقای جنوبی نمونه است. در نامه ۲۳۰ نفر از دانشجویان و فرهنگ سازان عرب خوزستان به رییس جمهور می‌خوانیم:

زبان عامل عمده تفکر هر قوم و ملتی به شمار می‌رود و هرگاه این عامل دچار بیماری یا رکود شود، تفکر آن قوم و ملت نیز دچار ایستایی می‌شود. اکنون کودک عرب خوزستانی را از هفت سالگی مجبور به آموختن زبانی می‌کنند که زبان مادریش نیست.

۱۲ همچو نامه‌ها و اعتراض‌نامه‌هایی نشان می‌دهد که ساختار فرهنگی جامعه ایران با سیستم فعلی آموزشی، با برنامه ریزی و طراحی دوره‌های تحصیلی به روال کنونی خوانایی ندارد. در این مورد به درک این ضرورت در دهه چهل از سوی صمد بهرنگی اشاره شد که داستان همچنان باقی است. باید توجه داشت که قرار گرفتن فرهنگ‌های متفاوت در یک کشور نشانه غنای درونی آن است نه تشنیت. چند فرهنگی بودن می‌تواند عامل شکوفایی و رشد باشد نه رویارویی فرهنگ‌ها و شرم زدگی. بنابراین با درک پیچیدگی مفهوم فرهنگ که با تمام تاریخ، موجودیت، روح و روان انسان‌ها عجین شده، می‌توان حساسیت آنرا درک کرد و از راه درک مقام شامخ انسان و احترام به حقوق ابتدایی او شرایط اعتلای فرهنگ‌های کتبی و شفاهی سرکوب شده مردم ایران را فراهم آورد.

یکی از اندیشه‌ها و تاویل‌هایی که از فرهنگ ایران نزد عده‌ای وجود دارد فرهنگ نظام موروثی است. این برداشت از مجموعه فرهنگ ایران، از کلیت تشکیل دهنده خانواده بزرگ چند فرهنگی ایران تنها تاریخ شاهان، فرهنگ شاهانه، آیین‌های حاکمان ایران را در دل دارند. این هم نوعی برداشت از یک واژه پیچیده است. واژه فرهنگ برداشتی که هیچ نوع انطباقی با مفهوم اتنوگرافیک فرهنگ ندارد. این برداشت طوری در بیرون بازتاب می‌یابد و حامیان آن طوری وانمود می‌کنند که منظور از فرهنگ ایران همان فرهنگ شاهی است، که قرن‌ها قبل از اسلام بر بخشی از سیاره زمین حاکم بود، مطابق این برداشت ایران و ایرانی، چه در داخل ایران و چه خارج آن، ملک طلق شاهان است و خاک ایران مال شاهزاده‌ها. برداشتی که به نوعی برخی از اسلام‌پناهان دارند که جامعه اسلامی را ملک آفازدها می‌دانند و بیت المال را سهم حضرات. حال آنکه فرهنگ مقوله‌ای چند بعدی در ایران است، فرهنگ ایران متاعی است غنی، و رنگارنگ، زیبا و تاریخی که نیاز دارد خاک و خس از روی آن زدوده شود. از صاحبان فرهنگ‌ها با احترام یاد شود. برداشتی که از فرهنگ ایران اصرار دارد یک نظم موروثی را احیا کند، و مطلقاً برآن است که بر حق است و خود را به طور تاریخی و ذاتی مالک خاک ایران می‌داند، بر آن است به هر قیمتی و با هر وسیله‌ای قدرت سلطنتی و موروثی را بر ایران بازگرداند. اما باید گفته شود که این برداشت شاهانه از فرهنگ ربطی به مفهوم فرهنگ ندارد، فرهنگ در چارچوب قدرت‌های حاکمه همیشه گرفتار بوده است. هر وقت فرهنگ جلودارش قدرتمداران بوده، مردم از ابراز هویت و رسالت فرهنگی خویش محروم مانده‌اند. برداشت شاهانه از فرهنگ ایران طوری برخورد می‌کند که مردم ایران را قابل مجازات هم می‌داند و در مواقعی گناه انقراض خاندان سلطنتی را به گردن مردم می‌اندازد. این برداشت رابطه‌ای با درک فرهنگ ندارد، فرهنگ مقوله‌ای زمینی است، فرهنگ در درون سینه‌های مردم است، فرهنگ ایران را از سر سفره ترکمن‌های قباچاق، ترک‌های آذری پکه چین، کردهای قره ورن، فارس‌های امام زاده هاشم و سایر نقاط این مرز و بوم باید فهمید. فرهنگ را در سینه‌های عاشقان، در سوز نوازندگان تالش، در عود هنرمندان لر و ... باید دید. ضمناً فرهنگ ما را در آثار عرفا و حکمای ایران، مثنوی مولوی، حافظ، حیدر بابا یه سلام، دیوان هیمن، شاعر کرد باید پیدا کرد.

برداشتی که باورمندان به نظام موروثی سلطنتی از فرهنگ دارند باوری است جزمی و غیر اصولی. آنها از کل فرهنگ ایران از مجموعه سنن، رسوم، آداب، آثار عامیانه و کتبی و هنر و موسیقی و طریقت زندگی ایرانیان، در قرون و اعصار تاریخی فقط دامن کورش و هخامنشیان را می‌گیرند و آنگاه قرن‌ها تاریخ را می‌پزند و یک شبه سلطنت هخامنشیان را به رضاشاه دوم وصل می‌کنند و موکداً به مردم می‌گویند که این است راه، این است افتخار، این است حق و حقیقت و این است دین و ایمان و طریقت و لاغیر. حال آنکه در علم مردم نگاری اصلاً فرهنگ با این قبیل تعبیرات عجیب و غریب قرابتی ندارد. فرهنگ حاکم شاهانه و تاریخ شاهانه نیز جزیی از فرهنگ حاکم بر کشور ایران بوده، تمدن‌های منسوخ شده سلسله‌های شاهان جزیی از فرهنگ تاریخی ما هستند که آن دوران‌ها نیز نیازمند پژوهشی تفصیلی‌اند. پس بهتر است هنگام صحبت از فرهنگ ایران به طور فراگیر به کلیت نقشه فرهنگی و اتنوگرافیک ایران در تاریخ گذشته و حال نگریسته شود.

نشانه‌ها و علایمی در ایران به چشم می‌خورد که از تعمیق آگاهی‌های اجتماعی، دیدهای نقاد به مسایل جامعه، گرایش به باورهای دگرگونه، در عین حال غیر خشن، صلح جویانه و مداراگونه خبر می‌دهد. تجمع‌های چند هزارنفری در قلعه بابک که عموماً از سوی آذربایجانی‌ها و هنرمندان و اهل فرهنگ آن دیار صورت می‌گیرد خبر از بیدار شدن هویت فرهنگی ملیت‌های محروم دارد. فرهنگی که بالنده، آشتی‌گرانه و کثرت‌گر است.

استبدادهای رنگارنگ در سیر تاریخ ایران سبب شده که فرهنگ بخش وسیعی از مردم ایران از متن تاریخ زدوده شود. تنها سینه‌های درد کشیده فرهنگ‌های محروم و به حاشیه رانده شده و مردم وابسته به این فرهنگ‌های ممنوعه بوده که توانسته‌اند به هر ترتیبی است رنگ و بوی فرهنگ و زبان خود را حفظ کنند و خوشبختانه با پیشرفت‌های علم ارتباطات و با پیشرفت آگاهی مردم اینک این فرهنگ‌ها در مسیر طرح اصالت خویشند. بنابراین همانگونه که متون علمی و پژوهش‌های فرهنگ نگاری نشان می‌دهد هنگام صحبت از فرهنگ باید فرهنگ و اجزای آن را درون جامعه و سرزمین بومی و محلی جست. فرهنگ در هوا درحال جولان نیست فرهنگ متاع مالیخولیایی نیست، فرهنگ مال انسان‌هاست، باید انسان را مد نظر قرار داد.

فرهنگ و تمدن هر جامعه‌ای رابطه مستقیم با رشد و توسعه آن جامعه دارد. انسان‌ها در مسیر تکامل زیستی (بیولوژیک) خود هرچه جلوتر رفته‌اند، به سخن آرتور وارمیس^{۱۳} «توانسته‌اند به نهادها، سمبل‌ها و نشانه‌هایی در ارتباط با یکدیگر دسترسی پیدا کنند که پیچیده‌تر و متعالی‌تر است و ضمناً قادر شده‌اند نهادها و ارگان‌هایی تشکیل دهند که فهم و درک مشترک بین انسان‌ها را بالاتر برند و ظرفیت‌هایی والاتر در ارتباط و تفاهات انسانی پدید آورند.» با این توضیح می‌توان گفت که رشد بیولوژیکی انسان و مراحل تکامل زیستی او رابطه مستقیمی با رشد و توسعه اشکال فرهنگی دارد. انسانی که بتواند در جامعه در ارتباط با دیگران و رساندن مفاهیم و نمودن طریقت اندیشه خویش از نشانه‌ها و نمادهای پیشرفته‌تر سود ببرد نشانگر ارتقای فرهنگی اوست. هرچه این انسان در مسیر شناخت دیگران و احترام به نشانه‌ها و معانی و مفاهیم آنان پیش می‌رود بر میزان درک و تفاهم او نیز افزوده می‌شود. بنابراین فرهنگ عالی‌تر تنها با الفاظ نیست، تنها با

بالیدن به گذشته دور تاریخی نیست. تاریخ و تجربه انسانی نشان می‌دهد که هرچه انسان‌ها در مقاطعی برتریت یا ارجحیت فرهنگ و نشانه‌های خویش اصرار کرده‌اند و ارزش‌ها و نشانه‌های دیگران را به دیده تحقیر نگریسته‌اند نه تنها کمکی به ارتباطات انسانی، به اختلاط نشانه‌ها، به هماهنگی و هم‌رایی و آشتی نکرده‌اند، بلکه با حق و حقیقت مطلق شمردن خویش زبانه‌های دشمنی و توفان‌های برباد دهنده جنگ‌های نژادی، قومی و گروهی را شعله‌ور کرده‌اند. خوار شمردن فرهنگ و هویت دیگران و یا تعمیم دادن نشانه‌های منفی و نادرست به دیگران و مباحثات به فرهنگ و هویت خودی هم نمی‌تواند همکاری فرهنگی و درک متعالی انسانی را پدید آورد. برعکس عمده کردن اختلافات فرهنگی و برداشتهای دگرگونه می‌تواند بر دور خشونت‌ها، درگیری‌ها، دشمنی‌ها، صف‌آرایی‌ها و خون‌ریزی‌ها بیافزاید و روشن است که در جو خشن و عصبی پرتنش تبادل فرهنگی و ارتباط متقابل قطع می‌گردد. کسانی که در ارتباطات فرهنگی با دیگران به نشانه‌های پیشرفته و به زبان درک و تفاهم و آشتی می‌گیرند و مشترکات فرهنگی انسان‌ها را عمده می‌کنند نیازی هم به توطئه چینی، دروغ بافی، کذابی، خشونت‌گرایی و عصبیت ندارند. همان گونه که در بخش نخست این سخن اشاره کردم برخورد صبورانه و آشتی جویانه نلسون ماندلا که از یک فرهنگ، زبان و ریشه کاملاً متفاوت با مخالفینش بود توانست ابرهای تیره دشمنی را از بین ببرد و جامعه پرتنش و سوزان از آتش اختلافات فرهنگی را به آرامش و پیشرفت سوق دهد. نتیجه این که باید به اعمال مدعیان فرهنگ ساز توجه کرد. باید دید کسانی که از فرهنگ و تمدن برتر سخن می‌گویند در عالم عمل و در روی زمین و در کردار عملی روزانه در اجتماع و کوچه و بازار چه مقدار در راه آشتی انسان‌ها حرکت می‌کنند. ۱۴

فرهنگ از جز به کل حرکت می‌کند

فرهنگ فرآورده و محصول حاضر و آماده و پخته‌شده‌ای نیست که در اختیار انسان‌ها قرار داده شود. فرهنگ فرآورده فردی انسان‌هاست که از فرد و خانواده و کوچه و شهر آغاز می‌شود. فرهنگ هر ناحیه یا منطقه یا نقطه‌ای بازتاب بیرونی دارد، چرا که کلیات فرهنگ در واقع از اعمال تک تک ما انسان‌ها ناشی می‌شود، اعمالی که ناشی از درک‌ها، باورها، ارزش‌ها و برداشتهای ماست. هرچا مجمعی از انسان‌هاست آنجا فرهنگی از اعمال انسان‌ها شکل می‌گیرد. زیست می‌کند، تنفس می‌کند و جلو می‌رود و خود را نشان می‌دهد. مجموعه‌ای که واقعیت اجتماعی آن فرهنگ را می‌سازد. واقعیتی که با زمان و مکان خاص مشخص می‌شود و رنگ خصلت‌های متفاوتی دارد.

فارسی جدید دری در قرون اولای دوره اسلامی نشو و نماد کرده، شعرا و نویسندگان قرن چهارم و پنجم آن را به قالب زبان ادبی ریختند. این زبان از امتزاج زبان ایرانی قبل از اسلام، یعنی اواخر ساسانیان و قرون اول اسلام، با زبان پرمایه عربی به وجود آمده و به واسطه استعمال علمای عجم و بزرگ‌ترین نویسندگان و شعرای مشرق زمین سکه بلاغت گرفته و به مرور قرون، زبانی خوش آهنگ و زیبا و موافق طبع و ذوق شده است.

برای مثال ما نشانه‌های مقدسی داریم که فرهنگ مذهبی نامیده می‌شود و با توجه به نوع برداشت از این نشانه‌ها و معانی و مفاهیم بازتاب‌های متفاوتی در عمل نشان داده می‌شود. عده‌ای از این

نشانه‌ها و معانی مقدس در مقام دفاع به فرهنگ چماق روی می‌آورند. در خارج از ایران به سبب جمع بیشتر ایرانیان، در لس آنجلس واقعیتی شکل گرفته که فرهنگ لس آنجلسی نامیده می‌شود، فرهنگی که عمدتاً تجاری است هرچه باورها، ارزش‌ها و معانی فرهنگ متعالی‌تر باشد اشتراکات انسانی بیشتر خواهد شد و فرهنگ گسترده‌تری شکل خواهد گرفت. پس ضرورتی ندارد که ما بر فرهنگ خود ببالیم. ما امروز آنچه را که از نظر فکری، هنری و فرهنگی، فردی و جمعی تولید می‌کنیم و در جامعه حرکت می‌نماییم بازتابی از فرهنگ خود را برجای می‌گذاریم. امروز در ایران فرهنگ فرار مغزها شکل گرفته است. در ضمن نشانه‌ها و علایمی در ایران به چشم می‌خورد که از تعمیق آگاهی‌های اجتماعی، دیدهای نقاد به مسایل جامعه، گرایش به باورهای دگرگونه، در عین حال غیر خشن، صلح جویانه و مداراگونه خبر می‌دهد. تجمع‌های چند هزار نفری در قلعه بابک که عموماً از سوی آذربایجانی‌ها و هنرمندان و اهل فرهنگ آن دیار صورت می‌گیرد خبر از بیدار شدن هویت فرهنگی ملیت‌های محروم دارد. فرهنگی که بالنده، آشتی‌گرانه و کثرت‌گر است.

فرهنگ و تمدن فارسی نیز تاریخ و سیر گذشته و حال خود را دارد. فرهنگ‌ها در اصل نه تنها در برابر هم نیستند، بلکه به سبب جابجایی‌ها و مسافرت‌ها و اختلاط‌ها با هم همکاری می‌کنند و در هم تاثیر می‌گذارند. فرهنگ و هنر ایرانی کاری با نژاد و طبقه خاص ندارد. اندیشه‌ای که هنگام بررسی فرهنگ ایران به سایر فرهنگ‌ها می‌تازد خاصه فرهنگ اعراب را تخطئه می‌کند. بیشتر موضع جزم‌گونه سیاسی است تا برخورد علمی چرا که فرهنگ و تمدن و خاصه زبان فارسی رابطه نزدیکی با زبان و فرهنگ عربی و اسلامی داشته است. **استاد یحیی آرین پور** در جلد سوم اثر پرمایه خود ضمن بررسی این مساله فراهایی را از سخن **تقی زاده** آورده است. تقی زاده همان کسی است که با وجود ریشه آذربایجانی داشتن به روشنفکران مدرسه موسوم به افشار پیوست و هرگز تلاشی در احیای زبان و فرهنگ مادری خود ننمود. آرین پور می‌نویسد «فارسی جدید دری در قرون اولی دوره اسلامی نشو و نماد کرده، شعرا و نویسندگان قرن چهارم و پنجم آن را به قالب زبان ادبی ریختند. این زبان از امتزاج زبان ایرانی قبل از اسلام، یعنی اواخر ساسانیان و قرون اول اسلام، با زبان پرمایه عربی به وجود آمده و به واسطه استعمال علمای عجم و بزرگ‌ترین نویسندگان و شعرای مشرق زمین سکه بلاغت گرفته و به مرور قرون، زبانی خوش آهنگ و زیبا و موافق طبع و ذوق شده است.» ۱۵

ملت نَجّه تاراج الور اولسون نه ایشیم وار
بیگانیه محتاج اولور اولسون نه ایشیم وار

فرهنگ و توسعه آن در واقع توسعه و بازتاب اسرار روح انسان‌هاست. وقتی جامعه‌ای آثار خلاقه فرهنگ‌سازان را پذیرا نمی‌شود، جامعه به «گورستان» تبدیل می‌شود.

واسلاو هاول Vaclav Havel

فرهنگ شفاهی و فرهنگ کتبی

تاریخ فرهنگ هر ملتی به اعتباری تاریخ سیر اندیشه و تفکر است چرا که انسان با اندیشه خویش فرهنگ را در اشکال مختلف آن می‌آفریند. فرهنگ در هر دوره‌ای به طور شفاف بازتاب دهنده ارزش‌های مشترک آن دوران است، ارزش‌هایی که محصول اندیشه‌های مردم است. هرچه جامعه از نظر اندیشه‌ورزی باز باشد، سیر اندیشه‌ها و تبادل نظرات سبب خلاقیت‌های بیشتری خواهد شد و فرهنگ جامعه غنای بیشتری خواهد یافت. وقتی که اندیشه‌ورزی آزاد در جامعه نهادی شود اندیشه‌ها به شکل فرآورده‌های فرهنگی به صورت مکتوب ظاهر می‌شوند و جامعه به سوی توسعه فرهنگی و انسانی می‌رود. در واقع توسعه انسانی و ارتقای فرهنگی جامعه ارتباط مستقیمی با رشد

مطبوعات دارد. در جوامعی که مردم به مرحله اندیشه‌ورزی آزاد رسیده‌اند، فرهنگ کتبی از رشد و توسعه فراوانی برخوردار بوده است. هرچه بر دامنه فرهنگ کتبی افزوده شده، خلاقیت‌های هنری رشد کرده و فرهنگ‌ورزان در جامعه جایگاه ویژه‌ای یافته‌اند. با رشد دامنه نشر و پخش فرهنگ کتبی جامعه به خلاقیت‌های هرچه فزاینده‌ای دست می‌یابد، موج جدیدی از نویسندگان و پدیدآورندگان آثار خلاقه ظهور می‌کند و جامعه به مرحله‌ای از اندیشه‌ورزی و روشنفکری می‌رسد که دیگر امکان پس‌رفت باقی نمی‌ماند. نهادهای اهل فرهنگ تثبیت می‌شود، اندیشه از قید بند حاکمان آزاد می‌شود، تک‌نواپی و مطلق‌نگری و اقتدارگری فکری جای خود را به چندصدایی و دگراندیشی می‌دهد، جامعه باسواد می‌شود، سواد همه‌گیر می‌گردد، سخن آزاد شده و اندیشه‌ورزی تشویق می‌گردد. انسان جایگاه انسانی خود را پیدا می‌کند و به حق انتخاب و گزینش می‌رسد. بی‌سوادی رخت برمی‌بندد، مطبوعات اوج می‌گیرد و هرکس اندیشه جدید داشته باشد نه تنها از سوی حاکمان تنبیه نمی‌شود، بلکه از سوی مردم تشویق می‌گردد و در نتیجه جامعه به مرحله رشد می‌رسد.

آمار بی‌سوادان در میان ملیت‌های محروم بالا می‌رود چرا که آنها فرصت نمی‌یابند با زبان و فرهنگ خویش، یعنی ارزش‌ها و نشانه‌های ویژه خویش تمدن و حضور خود را نشان دهند. از عوامل مهم در امر بی‌سوادی محرومیت ملیت‌های محروم ممالک چندفرهنگی از آموزش به زبان و ادب مادری خویش است.

هرچه جامعه در این مرحله جلو رود، فرهنگ به مراحل عالی‌تر می‌رسد، فرهنگ سنتی شفاهی به فرهنگ پیشرفته کتبی فرامی‌روید، انسان مورد احترام واقع می‌گردد، فردیت محترم شمرده می‌شود و حقوق بشر بر همه چیز پول، ثروت، سیاست، پیشی می‌گیرد و انسان در وهله اول قرار می‌گیرد. انسان‌ها در همچو شرایطی به مسلخ نمی‌روند، همه چیز برای رفاه و سعادت و بهبود روح انسان مورد استفاده قرار می‌گیرد، انسان برای حاکمان وسیله نیل به قدرت و فزون‌خواهی تبدیل نمی‌شود، ملت ابزاری نمی‌شود که فقط حافظ منافع قدرتمداران باشد. در همچو جوی اعدام انسان، شکنجه انسان، و حبس کردن او از مد می‌افتد، جنگ مقدس نمی‌شود، بی‌سوادی و عقب‌ماندگی نفی می‌شود و انسان برای رسیدن به عدالت قربانی نمی‌شود. بلکه عدالت اجتماعی برای انسان‌ها خواسته می‌شود و فرهنگ کتبی و پیشرفته، در اشکال مختلف خویش به مراحل بالاتری می‌رسد. نور بر ظلمت پیشی می‌گیرد، روشنی بر تاریکی غلبه می‌کند، انسان‌ها از مرحله تقلید به مرحله انتخاب می‌رسند، نهادها، بنیادها، انجمن‌ها و سازمان‌های مردمی و غیردولتی تقویت می‌شوند و شهروندان مسوول چشم و چراغ جامعه می‌گردند و نیازی نمی‌شود که اشکال مختلف و رنگارنگ پلیس دولتی مردم را کنترل کنند یا زبان آنها را ببینند، برعکس مردم خود مسوول می‌شوند، نقد می‌کنند، می‌نویسند، در روزنامه‌ها و کتب اظهار نظر می‌کنند و راه صدساله یک‌شبه می‌روند چرا که اندیشه فرهنگ کتبی و اندیشه مکتوب در جامعه دور می‌زند.

بنیادهای شاعرکشی، تاریک خانه‌های اشباح و ندامتگاه‌های پنهان و آشکار کساد می‌شوند، در نتیجه شهروندان خود را مسوول می‌دانند که از قوانین و مقرراتی که خود در پدید آمدن آنها سهیم بودند تبعیت کنند. رهبران خود را غزل و نصب نمایند و در سرنوشت خویش موثر باشند. در همچو جامعه‌ای انسان‌ها هرچند تاریخ گذشته خود را محترم می‌دارند، اما هرگز در فکر احیای گذشته و

افتخار کردن برآن نمی‌شوند بلکه آینده را می‌سازند و از حال و زندگی خود بهره‌مند می‌شوند و معنویات و روحیات و اخلاقیات خود را تقویت می‌کنند. با رشد فرهنگ کتبی بی‌سوادی رخت برمی‌بندد، عفریت جهل شکست می‌خورد، راه اندیشه هموار می‌گردد و فرهنگ اندیشه‌ورزی و حرمت به انسان به فرهنگ اصلی تبدیل می‌شود. تمام انسان‌ها خود را صاحب حق و حقوقی می‌دانند، هیچ مقامی مافوق قانون نمی‌شود و جایگاه انسان در جامعه با اندیشه و میزان تلاش او در بهبود امور و پیشرفت عامه رقم زده می‌شود.

اما فرهنگ شفاهی وقتی رشد می‌کند که مردم نتوانند فرهنگ کتبی خود را ارتقا دهند. در جوامع چندفرهنگی که به آفت تک‌صدایی و مطلق‌اندیشی دچارند، ناگزیر در نبود جو آزاد فکری، ملیت‌های به حاشیه رانده شده ناگزیر به فرهنگ شفاهی روی می‌آورند، ادبیات عامیانه سینه به سینه نقل می‌شود و نسل به نسل منتقل می‌گردد تا از نابودی نجات یابد. مردم برای ابراز هویت فرهنگی و موجودیت انسانی خویش ناچار فرهنگ شفاهی را بارآور می‌کنند. هر ملیتی برای نشان دادن حضور فرهنگی و انسانی خویش به موسیقی و هنرهای زیبا که از شاخه‌های فرهنگ است روی می‌آورد. در همچو شرایطی موسیقی و هنر مردم به حاشیه رانده شده حساس می‌شود و نوعی رنگ سیاسی به خود می‌گیرد. طبیعی است که آمار بی‌سوادان در میان ملیت‌های محروم بالا می‌رود چرا که آنها فرصت نمی‌یابند با زبان و فرهنگ خویش، یعنی ارزش‌ها و نشانه‌های ویژه خویش تمدن و حضور خود را نشان دهند. مثال بزمن، طبق آخرین تحقیق سازمان ملل جمعیت بی‌سواد بالای ۱۵ سال ایران حدود ۷/۲۳ میلیون نفر است. بخش عمده این بی‌سوادان در مناطق روستایی و شهرهای غیرفارسی زبان سکونت دارند. براساس شاخص‌های توسعه انسانی ایران در میان کشورهای جهان مقام ۹۸ را دارد. ۱۶ (برگرفته از سایت ایران)

سیاست گاندی در رسمی کردن تمام زبان‌ها، و برداشتن هرگونه محدودیت برای فرهنگ‌های آن کشور، و سیاست‌های غیر خشن و انسان دوستانه او سبب شده که این جامعه استعمارزده سابق با گام‌های مطمئن پیش رود و از یک کشور عقب مانده به کشور مهد دموکراسی تبدیل شود.

فرهنگ‌شناسان هنگام بررسی‌های مردم‌شناسی خویش به پژوهش‌های دقیقی دست زده‌اند و علل افت فرهنگی، فقر فرهنگی، ابتذال و نیز بی‌سوادی مردم را نیز درآورده‌اند. از عوامل مهم در امر بی‌سوادی محرومیت ملیت‌های محروم ممالک چندفرهنگی از آموزش به زبان و ادب مادری خویش است. زمانی که این محرومیت آموزشی و فرهنگی با فقر اقتصادی توأم باشد و از طرفی سیاست‌های حاکمه بر مطلق‌نگری و زورگویی متکی باشد، روشن است که بی‌سوادی اوج خواهد یافت و مردم از مدرسه و آموزش هراسان خواهند شد چرا که نه فرهنگ را متاع خودی می‌بینند و نه با جامعه از در آشتی درمی‌آیند. به هر طریقی که نگریسته شود حاکمان جامعه ایران با سیاست‌های مطلق‌گرا و جبارانه خود در عقب‌ماندگی فرهنگی و بی‌سوادی میلیون‌ها ایرانی مسوول هستند.

زمانی که در جامعه‌ای فرهنگ حاکم تازنده و مسلط باشد صاحبان سایر فرهنگ‌ها که زبان، ادب، آثار خلاقه و در کل حضور معنوی و ارزشی و انسانی خود را پایمال شده می‌بینند، به نوعی تقابل فرامی‌رویند. جامعه به تولید ضدفرهنگ می‌پردازد و روح تعاون و تفاهم به تخاصم و نفرت تبدیل

می‌شود. از یاد نبریم که خلاقیت و سازندگی و توسعه همه در جامعه‌های سالم و آزاد روند صعودی پیدا می‌کند، جوامعی که افراد آن با افتخار و غرور فرهنگ و هنر خویش را پاس می‌دارند، از حضور خویش و نقش سازنده خود آگاهند. فرهنگ رابطه مستقیمی با مطبوعات کتبی دارد، در واقع فرهنگ کتبی که نمایانگر سیر اندیشه‌های مردم است از طریق مطبوعات، رسانه‌های عمومی و کتب به زندگی خود ادامه می‌دهد و مرزهای داخلی را می‌نوردد و جهانی می‌گردد. نمونه‌اش هند است، سیاست گاندی در رسمی کردن تمام زبان‌ها، و برداشتن هرگونه محدودیت برای فرهنگ‌های آن کشور، و سیاست‌های غیر خشن و انسان دوستانه او سبب شده که این جامعه استعمارزده سابق با گام‌های مطمئن پیش رود و از یک کشور عقب مانده به کشور مهد دموکراسی تبدیل شود. حال آنکه در ایران با آن همه قدمت تاریخی، هنوز بی‌سوادی بی‌داد می‌کند، میلیون‌ها انسان از نعمت اولیه سواد محرومند، یعنی نمی‌توانند به مرحله‌ای برسند که مستقلاً بخوانند، بنویسند و در سرنوشت خویش سهیم باشند.

عده‌ای انتقاد کرده‌اند که اطلاق واژه ملیت به کردها، آذربایجانی‌ها و عرب‌های ایرانی و نیز سایر اقلیت‌های غیرفارسی نادرست است. اگر کسی خود را عرب بداند باید به یکی از کشورهای عربی برود و یا اگر کسی خود را آذربایجانی خطاب کند باید از ایران به آذربایجان برود. ما ایرانی آذری نداریم، ایرانی نمی‌تواند آذربایجانی یا کردی باشد، ایرانی یا ایرانی است و گرنه باید از ایران برود.

این مساله یک فاجعه فرهنگی است. یکی از علل اصلی این نقیصه بسته بودن جامعه است، جامعه‌ای که فرهنگ و زبان رسمی میلیون‌ها انسان را از ابراز هویت فردی و جایگاه فرهنگی و معیارهای ارزشی خویش محروم کرده است. با توجه خیلی سریع و گذرا به یک شاخه از فعالیت‌های فرهنگی می‌توان به ابعاد آسیب‌های روانی و فرهنگی سیاست‌های نادرست پی برد. در عرصه چاپ و پخش کتاب در ایران طبق آمارهای منتشره، تیراژ از سه تا ۵ هزار بالا نمی‌رود و بخش عمده چاپ در تهران متمرکز است. روشن است که در همچو جوی که اندیشه تحت کنترل است و سازمان‌های چاپ و نشر آثار غیرفارسی زبان وجود ندارد، فرهنگ و خلاقیت‌های فکری ملیت‌های به حاشیه رانده شده پژمرده می‌شود که جای تاسف دارد؛ چرا که وقتی جامعه‌ای آثار خلاقه فرهنگ‌سازان را پذیرا نمی‌شود جامعه به گورستان تبدیل می‌شود. این واژه را واسلاو هاول نمایش‌نامه‌نویس نامدار چک به کار برده است. او بارها اشاره کرده است که فرهنگ و توسعه آن در واقع توسعه و بازتاب «اسرار روح انسان‌هاست.» هرچه مظاهر فرهنگی بیشتر تولید شود مردم خود را در معرض اندیشه‌های متفاوتی می‌یابند و این جز خیر عمومی چیزی نیست. زنده یاد محمد مختاری در اثر ماندگار خود در بازخوانی فرهنگ، مطلبی از واسلاو هاول ترجمه کرده است. هاول نظر خود را به طور پرسش از همه جهانیان می‌پرسد: ۱۷

«هر کنش معنادار فرهنگی_هرجا که رخ دهد_ به خودی خود مسلماً خیر است، فقط به این دلیل که وجود دارد و چیزی را به کسی پیشنهاد می‌کند. آیا این حقیقت آشکار که یک اثر هنری چیزی را به کسی می‌رساند_ حتی برای یک لحظه_ و به یک فرد تنها، به هر حال تغییری در جهت بهتر شدن

شرایط کلی ما نیست؟ و آیا هر دگرگونی در اوضاع و احوال ما به واسطه یک دستاورد فرهنگی، در را به روی دستاوردهای فرهنگی دیگر نمی‌گشاید؟» تمرین مدارا، ص ۲۴۹_ ۲۵۰

دیدگاه‌هایی دگرگونه در مورد فرهنگ، نقد و نظر

اقتدارگری، سلطه‌گری، زورگویی و عدم باور به اصل گفت‌و شنید فرهنگی و چندصدایی در طی قرون و اعصار ساختار نظامی را در ایران مستقر کرده که از ریشه کج‌نهاد و بدبنیاد است.

عده‌ای انتقاد کرده‌اند که اطلاق واژه ملیت به کردها، آذربایجانی‌ها و عرب‌های ایرانی و نیز سایر اقلیت‌های غیرفارس نادرست است. آنها می‌گویند که همه ایرانی هستند و ما عرب ایرانی و یا آذربایجانی ایرانی نداریم. و استدلال می‌کنند که اگر کسی خود را عرب بداند باید به یکی از کشورهای عربی برود و یا اگر کسی خود را آذربایجانی خطاب کند باید از ایران به آذربایجان برود. حاملان این اندیشه می‌گویند «ما ایرانی عرب نداریم، یا عرب ایرانی نداریم. ما ایرانی آذری نداریم، ایرانی نمی‌تواند آذربایجانی یا کردی باشد، ایرانی یا ایرانی است و گرنه باید از ایران برود.»^{۱۸} (از متن سخنان ناصرالقطاع ۲۰۰۲_ تابستان) به دلیل اینکه این قبیل اندیشه‌های تفوق‌طلبانه و سلطه‌گرانه که اظهار شود خللی بر موجودیت و حضور نیمی از مردم غیرفارسی زبان وارد نمی‌شود. جا دارد که اندیشمندان بی‌غرض با تحقیقات زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی خویش در راه حل نهایی این مشکل کار کنند و از میلیون‌ها ایرانی کرد و عرب و آذربایجانی، که دهه‌هاست بی‌رحمانه مورد اهانت و بی‌احترامی قرار گرفته‌اند، عذرخواهی گردد.

این اندیشه‌پردازان برآنند که همه ایرانی‌ها از نژاد برتر آریایی‌اند و زبان فارسی تنها زبان ملت ایران است و بقیه ملیت نیستند و ملیت ندارند بلکه تیره هستند که در ایران مانده‌اند. خوب، در قرائت فرهنگ ایران این هم نوعی اندیشه‌پردازی است. اندیشه‌ای است که ریشه‌های آن را باید در تاریخ ایران جست و در سیر تحولات آن. باید پرسید که چرا این اندیشه از اطلاق ملیت به حدود نیمی از مردم ایران خودداری می‌کند و حاضر نیست آذربایجانی‌ها را ملیت بداند. مگر انکار ملیت بودن و هویت داشتن و فرهنگ و زبان دگرگونه داشتن حضور آن ملیت را از بین می‌برد؟

نیمی از مردم ایران و شاید بیشتر که فرهنگ و هویت غیرفارسی دارند زمانی که از حقوق زبانی و فرهنگی و ملیتی خویش سخن می‌گویند و می‌خواهند خود زبان خود را داشته باشند و مدارس و آموزشگاه‌های خویش را، و خود آئینه روح و روان خود را با زبان مادری خویش صیقل دهند. مهر غیرایرانی و اجنبی‌پرست می‌گیرند.

در بررسی‌های زبان‌شناسی، زبان‌شناسان برای مطالعه فرهنگ و زبان مردم ابتدا به سراغ زبان و آثار کتبی و فرهنگی آنها می‌روند. واژه ایرانی یک لفظ عام جغرافیایی سیاسی است. ایرانیت در درون خود تنوع فرهنگی دارد و این فرهنگ‌ها در درازنای تاریخ به طرق مختلفی تاکنون ادامه داشته است که جای بحث آنها در اینجا نیست. زبانی که الفبای کتبی داشته و متکلمین آن آثار فرهنگی خلق کرده‌اند و مهر و نشان خود را در تکه‌هایی از این سیاره زمین ثبت کرده‌اند ملیت هستند. نباید از این واژه هراسناک شویم. با طرد و منع و حذف دیگران نمی‌توانیم خود را اثبات

کنیم. در واقع باید جای خوشحالی باشد که در درون یک کشور و در درون مرزهای یک مملکت ملیت‌های گوناگونی با زبان‌ها و فرهنگ‌های خاص خویش در کنار هم دوستانه زندگی کنند و باید شرایطی فراهم باشد که آنها بتوانند به طور یکسان و با فراغ خاطر هویت و موجودیت خود را بدون محدودیتی ابراز کنند. انسان و هر موجود زنده‌ای در اصول زبان‌شناسی، با نوع زبان و تکلم خویش شناخته می‌شود. طبیعی است وقتی هویت و موجودیت انسانی به زیر سوال کشیده می‌شود و یا فضای مناسب و جو درخوری برای او فراهم نمی‌شود که با آزادی و سعه صدر آمل و آرزوهایش را بیان کند و برآنچه که می‌بالد، آزادانه سخن بگوید و اتهامات ناروایی بر او وارد شود، ناگزیر رو به تقابل می‌آورد. حال آنکه ملیت هر انسانی با او زاده شده و با هم او به گور می‌رود. بنابراین قبل از اینکه به خاک خود نازیده شود باید حرمت حریم انسان را داشته باشیم، انسانی که آرایش‌دهنده تن و جان خاک است، انسانی که خلاق فرهنگ و رویاننده و مولد است.

مردم ایران، بویژه ملیت‌های غیر فارسی زبان در اندیشه‌اند که حضور معنوی و فرهنگی خود را به طور صریح و شفاف بیان کنند و به روشنی خواستارند که در ایران چند فرهنگی، بتوانند حقوق از دست رفته خود را داشته باشند. امروز هر برنامه تلویزیونی و یا رادیویی و یا هر رسانه رسمی و یا غیررسمی که نام ملی بر پسوندش بیفزاید و نمایندگانی از نیمی از مردم ایران نداشته باشد ملی نیست فقط فارسی است

در بازخوانی فرهنگ ایران و بررسی علل عدم رشد فرهنگی این کشور باستانی هریک از پژوهشگران عرصه‌های علوم انسانی و اجتماعی به نتایج قابل توجهی رسیده‌اند. بازخوانی فرهنگ ایران نشان می‌دهد که در تاریخ تفکر ما اندیشه فردیت و احترام به حقوق انسان غایب بوده است و از همین نقیصه است که همیشه کلی‌گویی و تعمیم روش عام حکام و سلاطین و فقهای این سرزمین بودند، در یکطرف حاکمان، شاهان، اربابان، فقیهان و فرماندهان و در طرف دیگر عوام، رعایا، امت‌ها، توده‌ها و یا مردم در صحنه بوده است. در این نوع نگرش که ریشه عمیق در فرهنگ ما دارد فردیت انسان حضور ندارد. بازخوانی فرهنگ ما نشان می‌دهد که انسان ایرانی هنوز به مقامی نرسیده که آگاهانه صاحب اندیشه مستقل خویش باشد که بتواند در امور جامعه مشارکت داشته باشد.

اقتدارگری، سلطه‌گری، زورگویی و عدم باور به اصل گفت‌ووشنید در طی قرون ساختار نظامی را در ایران مستقر کرده که از ریشه کج‌نهاد و بدبنیاد است. این ساختار مستقر و نهادی شده بنیانی است غیر انسانی که با اصل حق و حقوق فرد انسان در تباین است. این ساختار نادرست طوری در سیر تاریخ عمل کرده که مردم فقط به عنوان بندگان زنجیری در نظر گرفته شده‌اند، بندگان که حقوق فردی ندارند و از نظر حاکمان قابل اعتماد نیستند و نیاز به زعمایی دارند که خیر و شر آنها را تعیین کند و از همین دیدگاه است که اقتدارگری در رنگ‌های مختلف به سلطه خویش ادامه داده است. بازخوانی فرهنگ ایران پرده از رازهایی کنار می‌زند که تاکنون برای اکثر مردم ناگفته مانده است. حکام دولتی هرزمان به رنگی و هر دوران به روشی و هر زمان به ترفندی مردم را به اطاعت برداشته بی‌آنکه فرصت اندیشه به آنها بدهند. مردم تا زمانی اهمیت داشتند و به حساب می‌آمدند که به طور توده‌وار در خدمت حاکمان بوده‌اند و در قید انقیاد آنان. این همان رابطه کج نهاد مستقر شده‌ای است که از راه خوانین، سلاطین، حکام قلدر به فقاقت مطلقه رسیده است. مردم یا در قالب

امت یا رعیت دست در سینه بوده و یا اینکه انتظار می‌رفته تنها مطیع اوامر سلطه‌گران حاکم و یا زعمای دینی باشند و این نظم کربیه همچنان فردیت انسان ایرانی را در پرده نگه داشته است. بازخوانی فرهنگ ایران پژوهنده را به نکاتی رهنمون می‌سازد که تکان دهنده است. فرهنگ سلطه‌گری برای ممانعت مردم از اندیشه‌ورزی همواره میل به گذشته‌ها و اساطیر دارد. فرهنگ گذشته‌پرستی، فرهنگ بزرگ‌نمایی قرون منسوخ شده، فرهنگ افتخار به یک قدمت موهوم همواره سدی بوده تا فردیت انسان ایرانی به حقوق فردی خودش بیندیشد. به حق و حقوق خویش به آزادی فردی، به حق خویش برای بیان آزادانه نظرات خویش و به حق حقه خویش برای ابراز هویت فرهنگی و زبانی خویش.

چگونه انتظار می‌توان داشت که این میلیون‌ها ایرانی در جامعه‌ای که زبان و فرهنگ آنها را بر نمی‌تابد و اسباب گسترش و آموزش آنها را فراهم نمی‌کند، در بهبود جامعه مشارکت کنند و خود را سهمیم در سرنوشت خویش بدانند. نمی‌توان از مردم سالاری سخن گفت حال آنکه میلیون‌ها انسان از حق ابتدایی تمرین اجزای فرهنگی خویش محروم بمانند.

امروز نیز همین ساختار مستقر شده کج بنیاد گذشته‌بین به نوعی فردیت، هویت و شخصیت انسان ایرانی را نادیده می‌گیرد و آنها را توده‌وار در برابر سدی قرار می‌دهد که خود به قدرت برسد، در این اندیشه ایرانی کسی است که به قدرت سلطه‌گری فردی باور داشته باشد. هرچند که ممکن است به این صراحت گفته نشود. نیمی از مردم ایران و شاید بیشتر که فرهنگ و هویت غیرفارسی دارند زمانی که از حقوق زبانی و فرهنگی و ملیتی خویش سخن می‌گویند و می‌خواهند خود زبان خود را داشته باشند و مدارس و آموزشگاه‌های خویش را، و خود آیین روح و روان خود را با زبان مادری خویش صیقل دهند. مهر غیرایرانی و اجنبی‌پرست می‌گیرند. این همان اندیشه‌ای است است که محمد مختاری، این آزاداندیش نستوه در قالب ترم شبان رمه‌گی از آن نام برده است. توصیفی که به غایت معنی‌دار است. جای خوشحالی است که مردم ایران، بویژه ملیت‌های غیر فارسی زبان در اندیشه‌اند که حضور معنوی و فرهنگی خود را به طور صریح و شفاف بیان کنند و به روشنی خواستارند که در ایران چند فرهنگی، بتوانند حقوق از دست رفته خود را داشته باشند. امروز هر برنامه تلویزیونی و یا رادیویی و یا هر رسانه رسمی و یا غیررسمی که نام ملی بر پسوندش بیفزاید و نمایندگانی از نیمی از مردم ایران نداشته باشد ملی نیست فقط فارسی است.

بازخوانی فرهنگ ایران نشان می‌دهد که میلیون‌ها نفر از هموطنان ایرانی ما قادر به تکلم زبان فارسی نیستند. حال چگونه انتظار می‌توان داشت که این میلیون‌ها ایرانی در جامعه‌ای که زبان و فرهنگ آنها را بر نمی‌تابد و اسباب گسترش و آموزش آنها را فراهم نمی‌کند، در بهبود جامعه مشارکت کنند و خود را سهمیم در سرنوشت خویش بدانند. بنابراین صحبت از دموکراسی و مردم‌سالاری باید با بازخوانی فرهنگ ما همگونی داشته باشد. نمی‌توان از مردم‌سالاری سخن گفت حال آنکه میلیون‌ها انسان از حق ابتدایی تمرین اجزای فرهنگی خویش محروم بمانند. نکته به غایت با اهمیت دیگر نگرش نو و دگرگونه به فرهنگ در یک جامعه چند فرهنگی است:

تغییر ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی

ارزش‌های فرهنگی نیز همانند سایر سیستم‌های ارزشی در سیر تحول و تغییرند و همراه زمان و نیازمندی‌های آن در حرکتند. منشورها، آیین‌ها، نوشته‌ها، اسناد و پندنامه‌هایی که زمانی مقدس و موقر می‌شدند هرچند که جزء پیشینه تاریخی هر ملتی هستند، آنها را نمی‌توان عیناً ابدی و ازلی دانست، باید متناسب با شرایط و ضرورت‌های جدید ویژگی‌های انسان و حقوقی او را در نظر گرفت و روح و روان انسان مدرن را با نیازهای فردی او مورد بررسی قرار داد. چرا که سکنه یک کشور، ملک طلق یک نظام و یا اندیشه و یا ایدئولوژی و مکتبی نیستند که هر زمان سربازوار در اطاعت و انقیاد باشند. باید به تغییرات اندیشید و فرهنگ نو شدن، فرهنگ احترام به انسان‌ها و هویت و هستی آنها را در جامعه جایگزین فرهنگ اقتدارگری و سلطه نمود. در این مسیر است که افق‌های جدیدی باز می‌شود. انسان‌ها خود به سخن در می‌آیند، ارزش‌های دیروزی را با نیازهای اخلاقی و فرهنگی امروز می‌آمیزند و برای فردای خویش آگاهانه تصمیم می‌گیرند. باور به تغییر ارزش‌های فرهنگی است که باید آموخته شود، باید شجاعت و جسارت آن وجود داشته باشد که نظام‌های ارزشی و مستقر گذشته را از نو معنی کرد. با تغییر سیستم ارزش‌ها و با گرایش از فرهنگ اقتدارگری، گلی‌گویی و فرماندهی به فرهنگ گفتمانی، مردم‌سالاری و دموکراسی است که راه جامعه باز می‌شود و فرهنگ کور مطلق اندیشی که جاده صاف کن خشونت و عصبیت و تشنج و انسداد است، جای خود را به فرهنگ اندیشه‌ورزی، تحول و تغییر می‌دهد و همه این پروسه نیاز به تحول درونی دارد که از راه آگاهی مردمی حاصل می‌شود. تحول درونی وقتی در جامعه در افراد پدید آمد، فرهنگ مطلق بین خشونت‌گرا از تازندگی می‌افتد و فرهنگ‌مدارا و تحمل و بخشش جای آن را می‌گیرد. (این بحثی است که نیاز به بررسی جداگانه دارد).

رضا خان سردار سپه آزادی مطبوعات را به زیان خود و به زیان نقشه‌ها و اندیشه‌های خویش می‌دانست... و با آنها در جنگ و گریز بود.

فرهنگ مطبوعاتی و مطبوعات فرهنگی

سیمای فرهنگ مردم در پهنه متون کتبی

بازخوانی فرهنگ کاری است که نیاز به پژوهش مستقیم دارد. باید به طور دقیق به اعماق رفت و تصویرهای موجود از ابعاد گونه‌گون انسان را در پهنه تاریخ و زمان و مکان استخراج کرد. ابزار این کار هم نه تعریف و توصیف‌های کلی، نه کلی بافی‌های گرافه گو، بلکه اطلاعات دست اول است و اسناد زنده و کاوش مستقیم. فرهنگ را از سیمای زندگی مردم می‌توان دریافت. با مردم که منبع اولیه فرهنگ هستند مرتبط شد، انسان را خوب شناخت، با او آشنا شد، آنگاه با یک برنامه مشخص پژوهشی سیمای ملتی، گروهی، قشری و یا پدیده خاصی را بررسی کرد. فرهنگ با همه چیز ما مرتبط است مطبوعات بخشی از فرهنگ ملت‌هاست، مطبوعات بازتابنده تفکر و اندیشه انسان‌هاست.

در جهان امروزی بخشی از فرهنگ کتبی و خلاقانه انسان‌ها در مطبوعات جلوه می‌کند. عرصه مطبوعات عرصه سیلان فرهنگ است، عرصه جاری شدن حیات اندیشه روزانه مردم است، عرصه پیوند ملت‌ها و میدان تبادل نظرها و دیدگاه‌هاست. مطالعه دقیق سیر مطبوعات در جوامع بشری می‌تواند نشانگر نحوه زندگی فکری، خلاقیت هنری و کیفیت ارزش‌گذاری حکام و مسوولین به این خصیصه اصلی فرهنگ انسانی باشد. بازخوانی فرهنگ هر ملتی بدون قرأت روند مطبوعات و روایت زندگی روزنامه‌نگاران و اهل قلم مشکل است چرا که مطبوعات اسناد کتبی هستند که در حافظه خود همانند انباری تراوشات ذهنی ملت‌ها را ثبت و ضبط می‌کنند و آن را به نسل‌های بعدی منتقل می‌نمایند و از این رهگذر است که تمدن‌های انسانی رشد می‌کنند، داده‌های فکری و اطلاعات

رد و بدل می‌شود و فرهنگ و تمدن با هم گره می‌خورند. آثار کتبی و به ویژه مطبوعات معرف فرهنگ و کیفیت رشد فرهنگی هر ملتند. بنابراین بهتر است که برای مطالعه در زندگی و فرهنگ هر ملتی مطبوعات و آثار تدوین شده به زبان آن ملت را مطالعه کرد. چرا که از طریق این نشریات است که هر ملتی سطح درک و دانش و میزان رشد و تمدن خود را نشان می‌دهد. از طریق همین روزنامه‌ها و مجلات است که افکار گونه‌گون نشر می‌یابند و سیمای مردم را برای جهانیان معرفی می‌کنند. با این سخن می‌توان پرسید که در سیر تاریخ فرهنگ ما مطبوعات فرهنگی چه سرنوشتی داشته است. حدود نیمی از مردم ایران چند عدد نشریه، روزنامه و یا سند کتبی داشته‌اند و مردم ایران چگونه از فرهنگ، زبان، تاریخ، پیشینه شهروندی و گذشته و حال فردای یکدیگر مطلع شده‌اند؟

در عرصه جهانی نیز مطالعه مطبوعات ملتها و بررسی فرهنگ مطبوعاتی آنها در ازمنه مختلف تصویری کلی از سیر و حال فرهنگ و تمدن دوره مورد نظر را به دست می‌دهد. برای مثال مطالعه مطبوعات و اسناد کتبی در هندوستان ماقبل گاندی، تصویری روشن از سیمای استعمار انگلیس را به دست می‌دهد. همین گونه است که در تاریخ ایران و دوران معاصر که مطالعه مطبوعات ایران شمای کلی از نحوه تنفس اندیشه و حال و روز فرهنگ‌ورزان به دست می‌دهد. مثال ویژه‌ای از دوران مشروطه، نقش مطبوعات و فرهنگ ترقی‌پرور را در آگاهی مردم نشان می‌دهد: از فرهنگ‌ورزان برجسته نمایش، تاتر، داستان و فرهنگ عامیانه، **میرزا فتحعلی آخوندزاده** است. آخوندزاده از خانواده ادب‌پرور میرزا محمد تقی از اهالی خامنه از توابع ارونق انزاب آذربایجان بود که به پدر نمایش نامه‌نویسی ایران مشهور شده است. آثار نمایشی او به ویژه کتاب تمثیلات وی که به زبان روان و ساده آذربایجانی نوشته شده، آیین تمام نمای اخلاقی، عادات و آداب مردم ترکی‌زبان آذربایجان است... «در هریک از این تمثیلات ما خود را در زمان تحریر داستان و در میان اوضاع و احوالی که توصیف شده می‌یابیم. افراد مجلس یکایک با اخلاق و صفات و با پوشاک خود از برابر ما رد می‌شوند و ما گفتار و کردار آنان را به خوبی درک می‌کنیم، با آنان می‌خندیم و با آنان می‌گرییم.» ۱۹

پژوهش در تاریخ مطبوعات و فرهنگ روزنامه‌نویسی می‌تواند بازخوانی اندیشه‌های مطروحه در سیر تاریخ فرهنگ را به ما نشان دهد که هر دوره از این تاریخ فرهنگی نیاز به مطالعه دقیق اسناد و استخراج اندیشه‌ها دارد. همچنین است سیر اندیشه و زندگی فرهنگی در دوران پهلوی‌ها و نیز در ۲۳ ساله حاکمیت تئوکراسی در ایران.

در ایران امروز فرهنگ مطبوعاتی هنوز همچنان اسیر قیدوبندهای ممیزی و کنترل است اما به سبب رشد سریع فن‌آوری رایانه‌ای و شبکه جهانی و همه‌گیر شدن اطلاعات، کنترل تا حدودی از دست حاکمان خارج شده است. اما همین ۲۳ سال و مطالعه جنگ و گریز مطبوعاتیان و فرهنگ‌ورزان خودکافی است که عرصه تنگ، محدود، پرفشار، پرتناقض، توطئه‌آلود و استبدادی را نشان دهد.

پرونده مطبوعات و سابقه کار مطبوعاتیان و تاریخ اهل قلم در کشورهای بسته چندان دلگشا نیست. این بخش ویژه فرهنگی، هنگام بازخوانی فرهنگ ایران، داستان غم‌انگیزی را تداعی می‌کند. روایت فرهنگ ما و تعمق در تاریخ اندیشه نشان می‌دهد که فرهنگ کندوکاو، فرهنگ پژوهش، فرهنگ نقد و علت‌یابی و یافتن چراها از فرهنگ ما غایب بوده و در عوض ضد فرهنگ سکوت جایگزین بوده است، ریشه فرهنگ سکوت و خفقان از اندیشه قدرت، در استبداد شرقی، ناشی شده است. به این صورت که صاحبان قدرت نظمی را مستقر کرده‌اند که در آن انسان به مرتبه موجود اندیشه‌ورز، نقدکننده و مشارکت‌کننده در سرنوشت خویش ارتقا نمی‌یابد. حاکمان هرگز چنین مقامی به انسان‌های تحت حاکمیت خویش قایل نبودند. همان گونه که هرگز در قرأنت فرهنگ ما زنان، به عنوان انسان‌های

مدرک، آگاه، فعال و برابر با مردان در نظر گرفته نشده‌اند که در بخش بعدی به آن اشاره خواهد شد. استبداد، قدرت‌پرستی و حرص و طمع صدارت و سلطنت، به اشکال مختلف ارزش‌هایی می‌آفرینند که از انسان جوهره انسانی آنها را، که عشق به آزادی است، می‌ستاند.

در نتیجه نظامی مستقر می‌گردد، تبلیغ می‌شود و دوام می‌یابد که باروری و خلاقیت و نوآوری را سد می‌کند، یعنی فرهنگ که در زبان‌های دیگر به کالچر یا کولتور معروف است و به مفهوم بارآوری و کشت است از مفهوم تهی می‌شود و نوعی از اندیشه ایستا، فیکس شده Fixed متحجر و ثابت جایگزین می‌گردد. در همچو جوی فرهنگ از حرکت باز می‌ایستد و سیکل تاریخ تکرار می‌شود. در عرصه مطبوعات و قلم‌ورزی فرهنگ ما واپس مانده، عقیم و نازا بوده است، علیرغم قدمت تاریخی فرهنگ مطبوعات در کشور ما چندان رشد نکرده و همان آفت استبداد فردی این غنچه زیبای هستی آدمیان را در نطفه خفه کرده است. بازخوانی فرهنگ نشان می‌دهد که از تاریخ چند هزار ساله قدیم ما، از عمر فرهنگ مطبوعاتی کمتر از صدسال می‌گذرد. «به طور خلاصه باید گفته شود که تا پیش از مشروطه، روزنامه‌نویسی به معنای امروزی در ایران معمول نبوده و اوراقی که به نام روزنامه انتشار می‌یافت، در انحصار دربار و دولت بوده‌است.» (ص ۵۶ ج ۳ یحیی آرین پور) در این صدسالی که فرهنگ مطبوعاتی داشته‌ایم. سرنوشت مطبوعاتیان را از زبان تاریخ‌نویسان، پژوهشگران و آمار پردازان بخوانید:

«رضاخان سردار سپه آزادی مطبوعات را به زیان خود و به زیان نقشه‌ها و اندیشه‌های خویش می‌دانست... و با آنها در جنگ و گریز بود.» ۲۰ ص ۶۲ سپس این سردار به مقام سلطنت می‌رسد و ببینیم فرهنگ اندیشه چه‌سان عمل می‌کند: و کاملاً در مندرجات جراید نظارت می‌کرد و تنها روزنامه‌هایی می‌توانستند به انتشار خود ادامه دهند که نه تنها در نوشته‌های خود جانب حزم و احتیاط را رعایت می‌کردند، بلکه از اعمال و رفتار دولت تقویت و جانبداری کنند.» ۲۱. ملک‌الشعراى بهار در جلسه ۱۷ تیر مجلس ضمن نطق مشروحو درباره مطبوعات و فرهنگ چنین گفت: «روزنامه‌ها آزاد نیستند، در مطابع جراید ما را سانسور می‌کنند. اگر یک مقاله آزادتری نوشته شود، روزنامه را توقیف می‌کنند...» ۲۲ ص ۶۲

بازخوانی اجزای فرهنگ در جامعه ایران نشان می‌دهد که مطبوعات یکی از ارکان خلاقیت فکری، ابزار روشنگری، و وسیله ارتباطی مردم با جهان و اندیشه‌های دگرگونه، همواره در محاق ممیزی و سانسور بوده‌اند. و این کنترل اندیشه‌ها خود از اندیشه‌ای سرچشمه می‌گیرد که به طور حق‌به‌جانب و طبیعی حق و حقوقی به مردم قایل نیست. اندیشه‌ای که عامه مردم را «پست‌تر» و کم‌مایه‌تر می‌بیند و دولتمردان را حاکم اندیشه دیگران می‌داند. این اندیشه خاص دوره صدساله اخیر نیست که فرهنگ اندیشه‌ستیزی همیشه رایج بوده، حتی در دوران‌های گذشته تاریخ ما نیز در به همان پاشنه چرخیده است. گو اینکه برای مردم این مقام قایل نمی‌شدند که آنها توان اندیشه، خلاقیت و تفکر دارند. راوندی می‌نویسد: «در جامعه طبقاتی عهد ساسانیان، چنانکه فردوسی و دیگر پژوهندگان نیز متذکر شده‌اند، به طبقات پایین جامعه اجازه دانش‌اندوزی نمی‌دادند و معتقد بودند که فرومایه‌زادگان چون علم و ادب و کتابت بیابند، طلب کارهای بزرگ کنند و چون بیابند در رنجاندن خاطر و دفع مرتبه بزرگان کوشند و من نفس‌های بزرگان را از آن نگه دارند که دست تظاول و زبان تعرض فرومایه‌گان بدیشان رسد...» ۲۴ ص ۲۱

مطالعه سیرو گذار فرهنگ و فرهنگ‌ورزی نشان می‌دهد که قرن‌ها قدرتمداران این حق را از مردم سلب می‌کردند که مردم بتوانند آزادانه دسترسی به امکانات تولید فرهنگی داشته باشند و از دوران مشروطه تا به حال، که جهان چهار اسبه در عرصه مطبوعات، قلم‌ورزی، اندیشه‌پردازی و آزاد فکری جلو می‌رود، همچنان اندیشه کنترل تفکر مردم و اعمال فشار به اندیشه‌گران آزاد دست بالا

را داشته است. با مصاحبه‌هایی که با مردم انجام داده‌ام. بیشتر مردم علل بی‌توجهی و یا کم توجهی خود را به مطبوعات رسمی در دوران قبل از ۱۳۵۷ به این شیوه بیان کرده‌اند: روندی که همچنان ادامه یافته است.

«روزنامه‌ها مال خودشان است، هرچه خودشان خواستند می‌نویسند، ما که روزنامه مستقلی نداریم بنابراین چه ارزشی دارد که این روزنامه‌ها را بخرید.» (نقل به معنی از سخنان مردم) در دوران اخیر نیز که موج اصلاح‌طلبی در جامعه می‌خواهد ریشه دواند و مردم عادی، به ویژه جوانان، پای در عرصه اندیشه نهاده‌اند و با جهان رایانه‌ها، شبکه‌های جهانی (اینترنت) در رابطه‌اند، باز هم اندیشه مطلق‌گرای حاکم همچنان بر همان سبک و سیاق قدیم تلاش در جلوگیری از گسترش فرهنگ آزاداندیشی دارد. توقیف مطبوعات و فرهنگ - فرهنگ‌ستیزی نوعی حاد شده است که در یک مدت کم‌تر از ۴ سال حدود ۸۵ نشریه فرهنگی توقیف شده است.

جا دارد که اندیشمندان بی‌غرض با تحقیقات زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی خویش در راه حل نهایی این مشکل کار کنند و از میلیون‌ها ایرانی کرد و عرب و آذربایجانی، که دهه‌هاست بی‌رحمانه مورد اهانت و بی‌احترامی قرار گرفته‌اند، عذرخواهی گردد.

با اندک توجهی معلوم می‌گردد که فرهنگ خارج از زندگی این انسانها وجود خارجی ندارد. فرهنگ را در کلیه ابعاد آن باید از درون زندگی و مسیر حیات و تغییر و تحولات درونی آنان جست. از طریق مطالعه این تحولات و حضور در جوامع ایرانی نقاط نورانی و ظلمانی در فرهنگ ما روشن می‌گردد که نمونه اش بازتاب فرهنگ مکتبی دینی در دو دهه و اندی اخیر است. تداوم فرهنگ خشونت خودکامگان تغذیه کننده منظومه خشنی بوده است که در ابعاد مختلف اجتماعی سیاسی و فرهنگی خود را نمایانده است

منابع و یادداشتهای این نوشتار با توضیحات نویسنده در پایان مقاله گنجانده خواهد شد.
*تکه هایی از این نوشته در نشریه پیوند و نکور نشر یافته است.
ادامه دارد